

ماهنامه‌ای برای اهالی شنیدن

سال سوم • شماره‌ی چهاردهم • فروردین ۱۳۹۱

خط صلح

ماهنامه‌ی حقوقی اجتماعی





کوتاه از این شماره	۳
همجنسگرایی، طبیعت یا تربیت؟	۵
همجنسگرایی از بعد روانشناسی	۶
دگرباشی از دریچه نگاه یک همجنسگرا	۹
تقابل پدرسالاری با همجنسگرایی	۱۴
نقش همجنسگرایی قربانی مسلمان در پروژه اسلام هراسی	۱۶
حقوق همجنسگرایان در ایران	۱۷
پایه‌های لرزان حکومت در مواجهه با همجنسگرایان	۲۱
عشق زن-زن در کشورهای اسلامی	۲۲
نگاهی به ترور مخالفین جمهوری اسلامی	۲۴
گزارش حقوق بشر سال ۱۳۹۰	۲۶

ماه‌نامه‌های برای اهالی شنیدن

شیوه‌ی دریافت مجله و تماس با ما

برای دریافت ماهنامه در ایران، ارسال انتقادات و پیشنهادات، مطالب و همکاری لطفاً با آدرس‌های زیر تماس بگیرید.

peaceline.journal@hrai.info
 Skype: peaceline.journal
 Phone: 0012026210146

ماهنامه حقوقی اجتماعی

صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
 سردبیر: امین ریاحی

دبیران:

- علی فتوتی (اجرایی)
- علی مشرقی (جامعه)
- فاطمه پریشان (اندیشه)
- امیر مردانی (اقلیت‌ها)
- علی نیکویی (زنان)

همکاران:

سالومه رحیمی، رها سپیدان، مهدی میثمی

صفحه‌آرایی: علی نیکویی

معتادین به الکل. دیدگاه سوم، اعلام میکند این موضوع یک مسئله ژنتیکی می باشد که بصورت تصادفی در خلقت رخ داده است و می بایست برای درمان آن با شفقت برخورد نمود. دیدگاه چهارم، در همین زمینه بر این باورند که این مسئله تنوعی است در خلقت همانند افراد چپ دست در برابر افراد راست دست و این موضوعی است که باید آنرا پذیرفت و برای آن خوشحال بود. دیدگاه پنجم اما چندان به دوگانه همجنسگرا و دگرجنسگرا باور ندارد و این مرزها را ذهنی می داند.

همجنسگرایی خلاف قوانین جمهوری اسلامی است. در قانون اساسی ایران ۲۶ ماده از قانون مجازات اسلامی که براساس فقه اسلامی تعریف شده است، به مجازات انواع گوناگون آمیزش همجنسان اختصاص دارد؛ از حبس تا اعدام. براساس مواد ۱۰۰ و ۱۱۰ قانون مجازات اسلامی، که اکنون در ایران اعمال می شود: «حد لواط در صورت دخول، قتل، و کیفیت آن [چگونگی قتل] در اختیار حاکم شرع است.» (ماده ۱۱۰) و، «لواط در صورتی موجب قتل می شود که فاعل و مفعول، بالغ و عاقل و مختار باشند.» (ماده ۱۱۱) قانون مجازات اسلامی نسبت به زنان همجنسگرا اندکی سهل تر می گیرد: برای هر بار آمیزش با همجنس ۱۰۰ ضربه شلاق تا سه نوبت، اما بار چهارم، اعدام در انتظار آنان خواهد بود. بخش مذهبی و سنتی جامعه ی ایران همجنسگرایی را خلاف اخلاق و زیانبار برای کانون خانواده می دانند، درحالیکه فعالان حقوق همجنسگرایان سعی در تبیین این ایده دارند که این افراد، که بسیاری از آنها در سالهای اخیر به دلیل آنچه مشکلات اجتماعی، فرهنگی و قانونی علیه خود عنوان می کنند، به خارج از کشور پناهنده شده اند، بخشی از اعضای جامعه هستند که باید همانند دیگر گروه ها از حقوق شهروندی برابر برخوردار باشند.

باتوجه به مدارای نسبی قوانین فقه ی و رسانه های ایران با مسئله ی تغییر جنسیت، و تاریخچه ی مبارزات همجنسگرایان برای برخورداری از حقوق برابر با دیگر افراد جامعه در دیگر کشورها، علیرغم تابوهای اجتماعی و تعصب های مذهبی، ضرورت ادامه ی فعالیتهای برای جلوگیری از فراموش شدن، طرد شدن و مهاجرت های اجباری همجنسگرایان احساس میشود که متأسفانه تا به اکنون به صورت مناسب به آن پرداخته نشده است و رسانه های داخلی ایران به دلیل مواجه بودن با منع قانونی، در این مورد سکوت کرده اند.

عموما همجنسگرایی را در کنار دگرجنس گرایی و دوجنس گرایی، به عنوان سه گرایش اصلی جنسی، تمایل زیبایی شناختی، عشق رومانتیک و تمایل جنسی فردی، که تنها متوجه جنس همگون با خود او است تعریف می کنند.

در تئوری های روانکاوی و از جمله در مکاتب MacCul - Feldmanns و ochs همجنس گرایی در مردان نوعی اختلال در شکل گیری هویت جنسی به شمار می آید. مطابق این نظریه مردی همجنس گراست که تعریف مردانگی در قلمرو فرهنگی فرد را نتواند بپذیرد. برای مثال در فرهنگ ما ایرانیان اگر داش آکل را نشانگر کمال مطلوب منش مردانه در نظر بگیریم، مردی که نتواند در سنین شکل گیری شخصیتش خود را در این گونه نشانه های مردانگی تعریف کند، به همجنس گرایی تمایل پیدا می کند. با این حال این تنها یک نظریه است. محققانی مانند Churchill در سال ۱۹۶۷ یعنی نزدیک به ۴۰ سال قبل این نظریه را رد کردند و به عامل رفاقت در شکل گیری تمایلات همجنس گرایانه در مردان اشاره داشتند. در میان سربازان یونانی و همانطور که از داستان های ایاز در ادب فارسی پیداست در میان بسیاری از لشکریان ایرانی و در دوران های متاخرتر در میان عارفان ایرانی تمایلات همجنس گرایانه وجود داشته است. این گونه محققان با استناد به روایات تاریخی به این نکته اشاره می کنند که این مردان هر چند در زمان خود کمال مطلوب مردانگی را از نظر زیبایی صورت و رشادت و رزم آوری و رویکرد به ورزش های رزمی به نمایش می گذاشتند اما همجنس گرا بودند.

اما در جامعه ی امروز ایران، صرف نظراز تئوری های روانشناختی، به دلیل وجود پس زمینه های ذهنی ناشی از آموخته های مذهبی که همجنسگرایی را گناه و همجنسگرا را محکوم به حذف از جامعه می دانند و همچنین به خاطر وجود تابوی های فرهنگی و اجتماعی، جامعه ی همجنسگرایان همواره با مشکل طرد شدگی مواجه بوده اند و کمتر از وجود آنها و مشکلاتی که با آن دست و پنجه نرم می کنند سخن به میان می آید.

در جوامع مختلف، دیدگاه های مختلفی نسبت به همجنسگرایان وجود داشته و دارد: اولین دیدگاه همجنسگرایان را مساوی با روسپیان (اشاره به بار منفی کلمه روسپی در میان عموم) می داند. به کلامی دیگر این گونه افراد با عمل خود در برابر خدا طغیان کرده و دست به گناهیانی قبیح می زنند که شایسته مجازات اند. دیدگاه دوم، در این رابطه میگوید که باید با این افراد همانند یک بیمار برخورد نمود. به عبارت دیگر این افراد در رده بیماری می باشند همانند



I love her
I can't speak
They will never see

I
Love
v hurt
e
h
e
r

Nobody can see

I'm
NOT
straight

I love her
Nobody can see
I'm too
scared to say

MADE

در رابطه ی جنسی با جنس مخالف سبب همجنسگرا شدن اشخاص می شود». «مردانی که در کودکی مورد تجاوز جنسی قرار گرفته اند در بزرگسالی همجنسگرا می شوند». «همجنسگرایی پدیده ای جدید و مدرن است». «همجنسگرایی در اثر تبلیغ مطبوعات، رسانه ها، یا تهاجم فرهنگی غرب در جوامع ایجاد می شود». «همجنسگرایی ابداع امپریالیسم/کمونیسم است» (بسته به عقاید ایدئولوژیک گوینده)

اعتقاد به نظریات اینچنینی نه تنها در قشر بی اطلاع و عامه ی جامعه، که گاهی حتی در میان خواص یا تحصیل کردگان نیز دیده می شود. چنان که مثلا شاهدیم خانم نویسنده ای در نوشته ای علیرغم فراوانی منابع علمی در دسترس در زمینه ی گرایشات جنسی، همچنان مصرانه تاکید دارد که علت همجنسگرایی اشخاص در ایران، محدودیت ایشان در برقراری رابطه با جنس مخالف است.

ایراد نظریات دسته بندی شده در گروه اول:

در یک جمله، ایراد این نظریات فقدان پشتیبانی علمی آنهاست. این ادعاها یا صرفا غیرقابل ارزیابی هستند (موجودی ناپیدا به نام شیطان وجود دارد که انسان را گمراه کرده و سبب همجنسگرایی می شود) یا روش علمی آنها را غیرقابل قبول ارزیابی کرده است.

هنگامی که شخصی ادعا می کند که مثلا همجنسگرایی معلول مورد تجاوز قرار گرفتن اشخاص در دوران کودکی است، می بایست ادله ی علمی نیز تایید کننده ی چنین ادعایی باشند تا بتوان آن را به عنوان نظریه ای معتبر قبول نمود. پروسه ی علمی بررسی چنین گزاره ای نیز کاملا روشن است: محقق ابتدا جامعه ای آماری فراهم می کند که در آن تعداد کافی از همجنسگرایان و دگرجنسگرایانی که در کودکی مورد تجاوز قرار گرفته اند و تعداد کافی دیگری که دچار چنین معضلی نشده اند حضور داشته باشد. در نهایت نیز از طریق بررسی شاخص های آماری و آنالیز واریانس، وجود یا عدم وجود رابطه ی منطقی بین این معضل و گرایش جنسی اعضای جامعه اثبات می شود.

تمامی تحقیقاتی که این روند منطقی را رعایت کرده اند، به این نتیجه ختم شده اند که گرایش جنسی اشخاص در جامعه تحت تاثیر هیچ کدام از عوامل یاد شده در گروه اول، و یا اعتقادات عوامانه ی دیگری از این دست نیست.

گروه دوم: این گروه شامل نظراتی می شوند که به تدریج طی نیمه ی دوم قرن بیستم و پس از تحقیقات الفرد کینزی شکل گرفتند و از اصول روش علمی پیروی می کردند. این مطالعات برخلاف نظریات دسته ی اول، پایه و اساسی قابل قبول داشته و به نتایجی ختم شدند که از نظر علمی قابل

علت تراشی برای همجنسگرایی از کجا آغاز شد؟ پاسخ دقیق به این سوال نیازمند مطالعات دقیق تاریخی و جامعه شناسانه است ولی می توان حدس زد که جستجوی علت برای همجنسگرایی از همان زمانی آغاز شده باشد که جهت یابی های متنوع جنسی زیر پرچم گرایش غالب یعنی دگرجنسگرایی تبدیل به تابو شدند. آغاز این روند تابوسازی، حال در هر برهه از تاریخ که رخ داده باشد، منجر به ایجاد موجی از نظریات علت شناسانه ی متفاوت و بعضا متضاد شد که بعضی از آنها و شاید بسیاری از آنها علیرغم عدم همخوانی با جدیدترین یافته های علمی، هنوز بین اقشار زیادی از مردم رواج دارند.

تعریف مسئله: همجنسگرایی چیست؟

همجنسگرایی به جاذبه ی رمانتیک و یا جنسی بین اعضای یک جنس یا جنسیت گفته می شود. به طور کلی گرایش جنسی دارای چند مولفه ی جداگانه است که شامل این موارد می شود: تمایل جنسی (یعنی میزان جاذبه ی شهوانی که فرد نسبت به همجنس و یا غیرهمجنس خود احساس می کند)، هویت جنسی (تصور و هویتی که شخص از گرایش جنسی خود دارد و خود را همجنسگرا/دگرجنسگرا/دوجنسگرا تعریف می کند)، رفتار جنسی (اینکه فرد عملا با کدام جنسیت/جنسیت ها رابطه ی جنسی برقرار می کند)، و جاذبه ی رمانتیک.

در تست هایی که برای طبقه بندی اشخاص از نظر گرایش جنسی تهیه می شود، معمولا برای هر کدام از این مولفه ها سوالات جداگانه ای طرح می شود. بسیار ممکن است که شخصی در هر یک از این مولفه ها امتیازی متفاوت از مولفه های دیگر بگیرد. مانند کسی که با بسیاری از همجنس هایش رابطه ی جنسی برقرار کرده و امتیاز بالایی در مولفه ی «رفتار جنسی» دریافت نموده است، ولی خود را اصلا همجنسگرا نمی داند و امتیاز حاصله اش در مولفه ی «هویت جنسی» پایین است. در نهایت از ترکیب امتیازات بدست آمده در این مولفه ها می توان شخص را تا حدی به عنوان همجنسگرا، دوجنسگرا، یا دگرجنسگرا دسته بندی نمود.

در این نوشتار هر گاه کلمه ی همجنسگرایی به کار برده شود، منظور همین مقیاس کلی نهایی است و نه صرف رفتار همجنسگرایانه یا گرایش همجنسگرایانه. مگر اینکه در همان بخش به عنوان توضیح چنین آورده شود.

به طور کلی فرضیه هایی که درباره ی علل همجنسگرایی ذکر می شود را می توان در سه گروه طبقه بندی کرد.

گروه اول: نظراتی اند که یا به هیچ وجه ساختار علمی ندارند و قابل استناد یا بررسی نیستند، یا نظریاتی اند که به علت پیشرفت علم مدت

مدیدی است از دور خارج شده اند. به عنوان مثال می توان نگاه کلیسا به همجنسگرایی از قرون وسطی را مثال زد که آن را نتیجه ی فریب خوردن انسان از موجودی به نام شیطان می داند. مثال دیگر می تواند نظر فروید، پدر روانکاو جهان باشد که همجنسگرایی را در مردان به نبود الگوی صحیح مردانگی در خانواده (دور بودن پدر یا سلطه گر بودن مادر) و در زنان به عقده های ناشی از نداشتن آلت تناسلی مردانه نسبت می داد.

بعلاوه می توان انبوه عقاید فله ای عوام در زمینه ی همجنسگرایی را نیز به همین دسته اضافه کرد چون علیرغم اینکه تصورات اینچنینی کاملا در جامعه جا افتاده اند و از مقبولیت فراوان برخوردارند، اما فاقد هر گونه پایه و اساس علمی و آماری هستند. بعضی از این تصورات عبارتند از: «محدودیت



اتکا بودند. اما حوزه ی مطالعه در این برهه آن قدر گسترده و پراکنده بود که جمع بندی کلی و خلاصه ای از این تحقیقات امکان پذیر نبود و مقالات مروری حاصل از آنها نیز علاوه بر حجم بالا، از یکدستی و نظم کافی برخوردار نبودند. بعضی از دلایل ارائه شده در این گروه برای تفاوت در گرایشات جنسی اشخاص عبارتند از:

توضیحات ژنتیکی، مکانیزم های جنینی مانند تئوری آندروژن قبل از تولد و یا ایمنی زایی آنتی ژن HY در رحم مادر، مکانیزم های مربوط به رشد نورونی و مغزی و تمایزیابی جنسی مغز مانند تفاوت های سوماتیک و تفاوت در آناتومی مغزی.

گروه سوم: نسل جدیدی از تحقیقاتند که می توان آنها را ادامه ی راه گروه دوم دانست. این مطالعات علاوه بر پیروی از روش علمی، کار خود را از بررسی کلی عواملی آغاز کردند که گرایش جنسی اعضای جامعه را تحت تاثیر خود قرار می دهند. در این تحقیقات، تمام عوامل موثر احتمالی بر گرایشات جنسی در سه دسته ی بزرگ گنجانده شده اند: ژنتیک، اثر محیط مشترک، و اثر محیط غیر مشترک. پیش از اینکه نتایج حاصل از این تحقیقات را ذکر کنیم لازم است تعریف خلاصه ای از هر یک از این عوامل ارائه شود و گرنه خواننده در انتهای این نوشتار و هنگام تفسیر نتایج دچار گمانه زنی و اشکال خواهد شد.

تاثیر ژنتیک یا وراثت پذیری، به اثرات حاصل از انتقال پاده ی وراثتی از والدین به فرزند اطلاق می شود. در این تحقیقات معمولاً اثر عامل ژنتیک به صورت تاثیر پایه ذکر می شود و آن به معنی مقدار اثری است که عامل ژنتیک به تنهایی و بدون در نظر گرفتن سایر عوامل دخیل در بروز صفت مورد نظر، ایجاد خواهد نمود.

برای یافتن میزان وراثت پذیری یک صفت، معمولاً از مقایسه ی فراوانی نسبی آن در دوقلوهای همسان و غیرهمسان استفاده می شود. دوقلوهای همسان، از تخمک بارور شده ی یکسانی ساخته می شوند بنابراین ماهیت ژنتیکی کاملاً یکسانی با هم دارند، در حالی که دوقلوهای غیرهمسان، از دو تخمک جداگانه ی بارور شده ساخته شده اند و تنها حدود نیمی از ژن هایشان با هم مشابه است. با توجه به اینکه شرایط دیگر مانند شرایط رحمی یا محیط خانواده برای هر دو قل یکسان است، پس هر چه شباهت

صفتی در دوقلوهای همسان بیشتر از شباهت آن در دوقلوهای غیرهمسان باشد، احتمال وراثتی بودن آن صفت نیز بالاتر می رود.

هنگام صحبت در مبحث «طبیعت یا تربیت؟» و میزان تاثیر ژنتیک، معمولاً تصور غالب مردم دچار کژفهمی ها و برداشت های غلطی است که نشان از درک ناصحیح مفهوم «وراثتی بودن» دارد. مهم ترین این اشتباهات که خصوصاً در مبحث «ژنتیک و همجنسگرایی» بسیار رواج دارد این است که وراثت پذیری سنجه ای فردی در نظر گرفته شود. برای توضیح بیشتر مثالی می زنیم:

تصور کنید تحقیقی اعلام کند وراثت پذیری گرایشات جنسی ۷۰ درصد است. این به این معنی نیست که ۷۰ درصد از همجنسگرایی آقای ایکس به علت ژنهایش و ۳۰ درصد آن به علت محیط به وجود آمده است. بلکه این عدد نشان دهنده ی میزان تاثیر این عامل (یعنی ژنتیک) بر تفاوت های بین فردی در صفتی مشخص (گرایشات جنسی) در جمعیتی مشخص در زمانی مشخص است. به عبارت دیگر، این عدد بیانگر این مطلب است که ۷۰ درصد از تفاوت هایی که در گرایش جنسی بین اشخاص مورد مطالعه دیده شده با عامل ژنتیک قابل توجیه است و ۳۰ درصد دیگر با عامل دیگری توجیه می شود. توضیح چنین مسئله ای نیز از نظر آماری واضح است: ارقام به دست آمده در این تحقیقات از طریق آنالیز واریانس یک جامعه ی آماری به دست آمده اند و واریانس شاخص پراکندگی است، بنابراین آنالیز حاصله از آن نیز توضیح دهنده ی پراکندگی دیده شده در جامعه خواهد بود.

محیط: به هر عامل موثری غیر از عامل ژنتیک، محیط گفته می شود. یعنی برخلاف تصور عموم که محیط را صرفاً به تربیت و خانواده و فرهنگ و محیط رشد تعبیر می کنند، باید در نظر داشت که عوامل فیزیولوژیک و زیستی و مثلاً شرایط درون رحم نیز جزو اثرات محیطی دسته بندی می شوند.

محیط مشترک، به عوامل محیطی ای گفته می شود که برای هر دو فرزند دوقلو یکسان است. مانند وضعیت اقتصادی یا فرهنگی خانواده، تربیت خانوادگی، اخلاق والدین و دیگر خواهران و برادران، عرف و فرهنگ جامعه، تاثیر رسانه های عمومی و تبلیغات، و مانند آن.



همجنس‌گرایی از بعد روانشناسی

برای تمام عمر منحصرأً همجنس‌گرا هستند و حدود ۱۰ درصد نیز در مقطعی از زندگی رفتارهای همجنس‌گرایانه بروز داده‌اند. با این حال درصد افرادی که به طور برابر با هر دو جنس رابطه دارند کمتر از میزان مورد انتظار است. این می‌تواند به علت فشارهای اجتماع بر افراد باشد که آنها را مجبور می‌کند بر خلاف غرایز درونی خود و به طور ناخودآگاه برچسب‌های مطلق هویت جنسی را از قبیل «همجنس‌گرا» یا «دگرجنس‌گرا» بپذیرند.

کینزی، به همراه فعالان گروه‌های LGBT بر جنبه‌های تاریخی و سیالیت گرایش‌های جنسی تأکید می‌کرد. مطالعات کینزی همچنین نشان داد که گرایش جنسی در دوران حیات فرد در جهات مختلف رشد می‌کند و به ندرت (و نه لزوماً) امکانات جذب شدن به جنسیت متفاوتی را فراهم می‌کند.

بسیار نادر است که شخصی گرایش‌های جنسی خود را تغییر دهد و همچنین بعید است که این اتفاق نادر در صورت رخ دادن «داوطلبانه» باشد. اما گاهی تمایلات جنسی گسترش می‌یابند و یا دستخوش تغییر شده و جوهره متفاوتی پیدا می‌کنند. نظریه فراهنجار ایده‌های «ساختار اجتماعی» را مرتبط با قضیه



می‌داند و معتقد است باید به تمایلات جنسی تنها در چهارچوب تاریخی آن نگریست. در این نگاه، گرایش جنسی محصول تأثیرات جامعه‌است و یک ویژگی تحت کنترل انسان و اراده او محسوب نمی‌شود. بیشتر روانشناسان با نتایج کلی آزمایشات کینزی موافقت و به رشته یوسته تمایلات جنسی عقیده دارند، که در آن افراد کاملاً همجنس‌گرا و کاملاً دگرجنس‌گرا در دو انتهای بردار و اقلیت قرار دارند و اکثریت را دوجنس‌گرایان تشکیل می‌دهند. بعلاوه تقریباً همه روانشناسان هم عقیده‌اند که گرایش جنسی در سنین پایین شکل می‌گیرد و به طور ارادی قابل تغییر نیست.

البته بعضی دیگر از تحقیقات اسلوب کاری کینزی را زیر سؤال برده و نتایج این آزمایش را در برآورد تعداد همجنس‌گرایان و دگرجنس‌گرایان اغراق‌آمیز می‌دانند. آنها دلیل خود را انتخاب افراد نامناسب برای تحقیق (که شامل همجنس‌گرایان و زندانی‌هایی که برخی از آنها متهم به تجاوزهای جنسی بوده‌اند می‌شود) بیان می‌کنند. به هر حال نظریات کینزی در رابطه با «رشته پیوسته تمایلات جنسی» هنوز مورد قبولند.

برای اولین بار هنگامی که واژه همجنس‌گرایی در ادبیات روانشناسی به وجود آمد روانشناسان به دنبال عاملی ذاتی به عنوان ریشه این پدیده بودند. بیشتر نوشته‌ها در مورد سلامت روان و بیماران همجنس‌گرا بر روی افسردگی سوءمصرف مواد و خودکشی درمیان همجنس‌گرایان تمرکز کرده بود. هرچند که چنین مواردی درمیان دگرجنس‌گرایان نیز وجود دارد اما با این حال بحث پیرامون ارتباط بین همجنس‌گرایی و موارد فوق تا سال ۱۹۷۳ هنگامی که همجنس‌گرایی از لیست بیماری‌های روانی خارج شد ادامه داشت و پس از آن روانشناسان دلایل مواردی همچون خودکشی در میان همجنس‌گرایان را ناشی از تبعیض‌های اجتماعی، نگرش‌های منفی و موارد دیگر ذکر نمودند. به طور مثال پژوهشی نشان داد که نوجوانان همجنس‌گرا به طور قابل ملاحظه‌ای کمتر نسبت به افراد دیگر عامل‌های محافظت‌کننده در برابر خودکشی دریافت می‌کنند. و اگر این عامل‌ها افزایش باشد خودکشی میان نوجوانان همجنس‌گرا به طرز قابل ملاحظه‌ای کاهش خواهد یافت. به طور

مثال در میان همجنس‌گرا و دوجنس‌گرایانی که تلاش برای خودکشی داشته‌اند در نیمی از موارد پدران آنها با گرایش جنسی آنها مشکل داشته یا آنها را رد کرده‌است در صورتی که این میزان برای همجنس‌گرایان و دوجنس‌گرایانی که تلاش برای خودکشی نداشته‌اند یک چهارم است.

همجنس‌گرایی از فهرست بیماری‌های روانی توسط مجامع زیر خارج شد: سازمان روانشناسی آمریکا از سال ۱۹۷۳، سازمان بهداشت جهانی از سال ۱۹۹۲، سازمان‌های بهداشتی انگلستان از سال

۱۹۹۴، سازمان‌های بهداشتی روسیه از سال ۱۹۹۹ و انجمن روانشناسی چین از سال ۲۰۰۱ بر خلاف تصور عموم که همجنس‌گرایان در مصرف (پوشاک، خوراک و...) بدعت‌گرا هستند پژوهش‌ها نشان می‌دهند که چنین چیزی صحت ندارد. در ابتدای سده بیستم، مباحثی نظری پیرامون تحلیل روانی درگرفت که ادعا می‌کرد در همه افراد طی نمو روانی، دوجنس‌گرایی به وجود می‌آید. مطالعات عددی آلفرد کینزی در سال ۱۹۴۰ و همچنین دکتر فریتز کلاین در سال ۱۹۸۰ تأیید کننده این نظریات بودند.

مطالعات تازه که با چاپ کتاب‌های آلفرد کینزی با نام‌های «رفتارهای جنسی انسان مذکر» و «رفتارهای جنسی انسان مؤنث» به نتایج مهمی منتهی شد، بیانگر این بود که اکثر مردم در مقطعی دارای تجربیات و یا عواطف همجنس‌گرایانه بوده‌اند. پژوهش‌های علمی معاصر ادعا می‌کنند که اکثریت جامعه انسانی تمایلات دوجنس‌گرایانه دارند. گرایش جنسی برخلاف آنچه بیشتر مردم تصور می‌کنند یک متغیر گسسته نیست که به ۲ گروه «دگرجنس‌گرا» و «همجنس‌گرا» تفکیک شود، بلکه متغیری پیوسته است که ویژگی‌های این گروه‌ها را نیز داراست. گزارشات «کینزی» نشان می‌دهند که حدود ۴ درصد از افراد بالغ در آمریکا

هتروسکشوال کاملاً شناخته شده و ملموس می‌باشد ولی همجنسگرایی بطور کامل و مانند هتروسکشوالی شناخته شده نیست. همجنسگرایی گرایشی کاملاً ژنتیکی و فیزیکی است و استنباطهای مختلفی از علت آن وجود دارد، برخی از دانشمندان معتقدند از زمان جنینی این گرایش به طور ژنتیک بوجود می‌آید. میتوان در توضیح این گرایش ژنتیکی گفت در فاکتورهای مغزی شخص همجنسگرای مرد فاکتورهای زنانگی بیشتر از فاکتورهای مردانگی است و در شخص همجنسگرای زن کاملاً برعکس این قضیه ثابت شده است.

در ایران برخی از افراطیون مذهبی همجنسگرایی را یک نوع بی بند و باری و انحراف جنسی میدانند. این باور در صورتی است که یک همجنسگرا به دنبال یک زندگی زیبا و آرام زیر یک سقف مشترک با هم جنس خود می‌باشد و در این راه تنها در پی یافتن یک لذت جنسی نیست. همانطور که انسانهای معمولی برای آرامش روح و روان خویش در جستجوی یک زوج و ازدواج با او هستند همجنسگرایان هم برای یافتن چنین ایده آلهایی با جنس موافق خود به دنبال زندگی مشترک هستند.

چه زمان و چگونه تشخیص دادی یک همجنسگرا هستی؟

من از زمانی که احساساتم شکل گرفت به دنبال رابطه با پسر بودم به طوری که همراهی با جنس موافق به من احساس آرامش و غرور داده و حس خوبی را که به دنبالش بودم دریافت میکردم.

برخورد خانواده زمانی که متوجه این گرایش تو شدند چگونه بود؟

من در یک خانواده مذهبی و سنتی بدنیا آمدم، آنها به شدت با وضعیت من مخالف بودند و سعی داشتند که گرایش جنسی من را تغییر دهند و از آنجایی که این گرایش کاملاً ژنتیکی، ذاتی و غیرقابل تغییر است

لطف میکنی خودت رو معرفی کنی و مختصری از وضعیت و شرایطت برای ما توضیح بدی؟
 آرش بینش پژوه هستم متولد ۱۳۶۵. در شهر باختران بدنیا اومدم، در دو رشته جامعه شناسی و کمک کارگردانی مشغول به تحصیل بودم و به علت مشکلاتی که در ایران با آن مواجه بودم مجبور به ترک تحصیل شدم. سه سال در ایران فعال حقوق جامعه «ال، جی، بی، تی» بودم و هم اکنون بخاطر بروز مشکلات بسیاری در این باره پناهنده ترکیه هستم.

تعریف تو از همجنسگرایی و تفسیر واژه «گی» چیست؟

همجنسگرایی یک پدیده تقریباً شناخته شده است که هیچ فرقی با رابطه دگر جنس گرایی یا هتروسکشوالی ندارد تنها تفاوتش در اینجاست که جامعه

تمایل جنسی به جنس موافق تعریف ساده ای از همجنسگرایی است. در حقیقت گرایش به برقراری ارتباط عاشقانه و رمانتیک با جنس هم گون رفتاری همجنسگرایانه است که میتواند در شکلهای مختلفی بروز کند. برخی دانشمندان این گرایش را مادرزادی و عده ای آن را تفاوتهای ژنتیکی حاصل شده پس از تولد میدانند. به هر صورت آنطور که علم توضیح میدهد از لحاظ فیزیولوژیکی، هورمونی، و ژنتیک تفاوتهایی بین افراد همجنسگرا و دگر جنس گرا وجود دارد که سبب رفتارهای دگرباش میشود، اما این تفاوتها نقص و یا بیماری خوانده نمیشود؛ امروز بیش از یک دهه از تاریخ حذف نام همجنسگرایان از فهرست بیماریهای روانی میگذرد، این حذف که از سازمانها و انجمنهای آمریکایی شروع شد در اروپا و در چین و حتی سازمان بهداشت جهانی ادامه یافت.

در مقابل رفتار همجنسگرایانه واکنشهای هموفوبیا یا همان ترس، انزجار و تبعیض سبب بروز مشکلات بسیار برای دگرباشان شده است. این هموفوبیا که گاهی از خانه و خانواده شروع میشود تا اجتماعات کوچک و بعضاً بزرگتر ادامه دارد و هنوز به طور کامل حتی از جوامع گسترده زدوده نشده است. آموزش، توضیح و تشریح علمی، و حتی نشان دادن نحوه زندگی روزمره دگرباشان میتواند گامهای موثری در فرهنگ سازی و روشهای متعادل سازی در برخورد با هموفوبیا باشد. درگیر کردن عواطف انسانی و نگاه بشر دوستانه با مسائل روز همجنسگرایان به اطرافیان نشان خواهد داد که تنها تفاوت میان این گروه و دگر جنس گرایان رفتارها و گرایشهای جنسی است و در بقیه امور آنها کاملاً رفتارهایی مشابه دگر جنس گرایان دارند. شاغل بودن، سطح تحصیلات، رفتارهای اجتماعی، باورهای دینی و مذهبی و حتی حس مسئولیت در قبال خانواده شکل متفاوت و خاصی ندارد و شامل کنشها و واکنشهای کاملاً انسانی و طبیعی است. ریشه کن کردن ترس، بیزاری و حتی تبعیض در نگاه به گرایشات همجنسگرایی مانع بروز آسیبهای جدی به اشخاص و جوامع دگر باش خواهد شد. در حقیقت باور حضور چنین افرادی در سطح اجتماع و احترام به گرایشها و عواطف این افراد کمک خواهد کرد جامعه‌های سالم عاری از مشکلات روانی و عقده های شکل گرفته به سبب تبعیضهای غیر متعارف داشته باشیم. گام اول در باور حضور این گروه دیدن از دریچه نگاه آنان و شنیدن از زبان خودشان است. به همین بهانه گفتگویی داشتیم با یکی از دگرباشان ایرانی که رفتار همجنسگرایی و متعاقباً مشکلات آن را در ایران از نگاه خویش بیان میکند.



علت جدایی من از آنها شد. در حقیقت گرایش جنسی عامل از دست دادن خانواده و شاید حمایت آنها برای همیشه بود.

علت خروج از ایران تنها گرایش همجنسگرایی و متعاقب مشکلات این گرایش در ایران بوده و یا علت دیگهای هم داشته؟

علت اصلی خروج من پرونده‌های بود که من در دادگاه شهید مطهری تهران داشتم که در واقع به علت فعالیت مدنی من درباره حقوق جامعه «ال جی بی‌تی» بوده و منجر به حبس من در سال ۱۳۸۷ در بند انفرادی زندان اوین شد. بعد از آن به قید ضمانت و تعهد کتبی آزاد شدم. یکم مرداد سال ۱۳۹۰ یعنی روز ملی دگرباشان تجمعی در پارک لاله صورت گرفت که در آن حضور داشتم. پس از آن پرونده من که به قید ضمانت بسته شده بود دوباره به جریان افتاد و تهدیداتی که مبنی بر فعالیتهایم داشتم سبب شد تصمیم خود را برای خروج از کشور بگیرم.

توضیح کوتاهی بده درباره واژه «ال جی بی‌تی» و اینکه آیا فقط تعریف خاصی از یک واژه ست یا نام سازمان و یا انجیبوی خاصی ست؟

«ال جی بی‌تی» نام یک جامعه جهانی ست که در همه جای دنیا حضور دارند ولی خوب در ایران به نام همجسگرا از این گروه یاد میشود. واژه‌های که از لحاظ تاریخی قدمت باستانی دارد و در طول تاریخ همیشه وجود داشته است و نمی شود گفت زمان ظهور خاصی داشته است.

واژه «ال جی بی‌تی» مخفی است از چهار حرف «ال» اختصار «لزبین» یا همجنسگرایی زنان، «جی» اختصار واژه «گی» و یا هموسکسوال که همان همجنسگرایی مردان است، «بی» مخفف دوجنس گرا بودن و «تی» اختصار ترنس سکسوال تعریف کسانی ست که از جنسیت خود رضایت ندارند و مایل به تغییر آن هستند. ولی خوب من به شخصه اعتقادی به بودن «بای سکسوال» زیر مجموعه دگرباشان ندارم. چون این گروه اقلیت نیستند و تقریباً اینطوری که آمار نشان میدهد اکثریت جامعه دارای چنین گرایشی هستند اما بچه های «ال جی تی» در اقلیت جامعه قرار دارند. این آمار توسط پژوهشگران آمریکایی ارائه شده و چیزی حدود ۷۷ درصد جمعیت دنیا را «بای سکسوال» تشخیص داده است. این آمار عامل حذف گروه «بای سکسوال» از گروه دگرباشان توسط خودشان است و هم اکنون دگرباشان این واژه را باعنوان «ال جی تی» یاد میکنند.

این «ال جی بی‌تی» یا «ال جی تی» که درباره ش توضیح دادی نام سازمان یا گروه خاصی هم هست و یا توسط انجیبوی خاصی ساپورت میشه و یا فقط یک واژه ست در توضیح دگرباش بودن و انواع آنکه در بین همجنسگراها و جامعه جهانی از ش استفاده میشه؟

این واژه از سوی سازمان ملل تعیین شده و انجیبوهایی هم وجود دارند که در ژنو و کانادا کار میکنند و شاید در جاهای دیگری هم مشغول به فعالیت هستند.

آیا در داخل ترکیه از امنیت بیشتری برخورداری و استانداردهای زندگی اونطوری که تصور میکردی هست؟ به طور کل مشکل خاصی اینجا نداری؟

من در ترکیه از لحاظ امنیتی هیچ مشکلی ندارم اما از اونجا که ترکیه یک کشور مسلمان است و مردم ترکیه دید بسیار بدی نسبت به همجنسگراها دارند شدیداً در روابط اجتماعی دچار مشکل میشوم. اما به لحاظ شرایط مالی چون ما در ایران قادر به فعالیت اقتصادی نبودیم و از حمایت خانواده

نیز محروم بودیم هم در ایران وضعیت دشواری داشتیم و هم اینجا زندگی با توجه به نداشتن شغل مناسب و اجازه کار بسیار سخت میگذره.

بعد از ترکیه یعنی در کشور سوم برنامه خاصی را برای زندگی دنبال خواهی کرد؟

هدف من در کشور سوم در وهله اول حل کردن مشکلات اقتصادی است. یعنی داشتن شغل و درآمد مناسب جهت رفاه و یک زندگی عادی و نرمال. بعد از آن فرهنگ سازی، روشنگری و آموزش به جامعه خودم و ایران است چون فکر میکنم شرایط و امکانات دگرباشان خارج از ایران بهتر و بیشتر از بچه های داخل ایران است و وظیفه کسانی که خارج میشوند کمک کردن به از بین بردن هموفوبیا در ایران با توجه به امکانات آموزشی و اطلاعاتی ست.

میدونم که در ترکیه مشغول ساختن مستندهای متفاوتی از دوستان همجنسگرات هستی. هدفت چیه و آیا کسی در این راه یاری میکنه و پشتوانه خاصی داری و یا نه به تنها بدون هیچ پشتوانه‌ای از ایده‌ها و افکار خودت و دوستانت در ساختن این مستندها حمایت میکنی؟
تلاشم در ساختن این مستندها به تصویر کشیدن مشکلات همجنسگرایان ایرانی ست مشکلاتی که در خانه و خانواده، اجتماع و محل زندگی، محل کار و یا هر جای دیگری دارند. البته بیشتر مشکلاتی که حکومت برای آنها بوجود میاره و شرایط زندگی را سخت و طاقت فرسا میکنه، چه در ایران و چه در زمان پناهندگی. سعی میکنم این فیلمها و گاها کلیپهایی رو رمانتیک بسازم که بتونه روی خانواده ها تاثیر بگذاره و در ادامه راه امیدوارم که بازخوردهای خوبی داشته باشیم.

برخورد با هموفوبیا یا به قولی ترس و انزجار و تبعیض همجنسگرایی نیاز به فرهنگ سازی و اطلاع رسانی داره فکر میکنی شما حتی فعالان مدنی و سیاسی چه کاری میتونند انجام بدهند که این تابو در جامعه شکسته شود؟ چه راهی را به عنوان یک دگرباش توصیه میکنی؟

به عنوان یک دگرباش در جواب رفتارهای توهین آمیز روشی مودبانه و اخلاقی رو به دوستانم توصیه میکنم تا شاید بتوان با برقراری ارتباط اطلاعات لازم برای آموزش را در اختیارشان قرار داد. من فکر میکنم ابزاری نیست که اطلاعات کافی و درست در اختیار مردم ایران قرار بگیره تا اونطور که باید



این صورت خانواده‌ها فرزندان همجنسگرا و همجنسگرایان خانواده‌ها را از دست نخواهند داد.

ممکنه کمی درباه روابط شخصی خودت به عنوان یک همجنسگرا توضیح بدی و بگی اولین اتفاق عشقی که افتاد و یا به قول خودتون با اولین پارتنری که داشتی چطور آشنا شدی و نحوه زندگیتون چگونه بود؟ نقطه عطف روابطت کجا بوده و حس تو نسبت به این روابط چگونه بوده؟

اولین رابطه من در سن ۱۵ سالگی با یک پسر به طور جدی شکل گرفت که خیلی اتفاقی باهم آشنا شدیم، ما با هم همسایه بودیم در آغاز نه اون میدونست من همجنسگرا و نه من میدونستم که ایشون چه گرایشهایی داره. اما به هر حال رابطه شکل گرفت و چند سال ادامه داشت و بعدها به علت فشارهای خانواده این رابطه تمام شد. به طور کلی روابط همجنسگراهای زوج برابر با یک زوج زن و شوهر هست. زندگیشون کاملا عاطفی و عاشقانه ست و زندگی روزمره هم شبیه یک زوج هترو سکشوال در جریان است. دومین رابطه را زیر یک سقف با یک پسر شروع کردم. رابطه خوبی داشتیم. هر دو سر کار میرفتیم، یک روز من با ماشینم ایشون رو سر کار میسوندم و یک روز ایشون من رو سر کار میسوندم. خرید خانه هر هفته به عهده یک نفر بود و کارهای خانه بین هر دوی ما تقسیم میشد. رابطه خوبی بود اما بعد از دو سال مشکلاتی داشتیم که بهتر بود از هم جدا زندگی کنیم. در حال حاضر ۷ ماه است که با یک رابطه جدید در ترکیه زندگی میکنم و امیدوارم این رابطه سالیان سال ادامه داشته باشد.

یک سوال خاص و اون هم اینکه آیا دوست داری فرزندی داشته باشی و فکر میکنی چطور به عنوان یک «همو سکشوال» میتونی فرزندی رو سرپرستی کنی؟

علاقه همیشگی من این بوده که فرزندی رو داشته باشم، چون به طور عملی هم قادر به داشتن فرزندی با پارتنر همجنسگرا نیستم فکر کردم تنها راه حل میتونه سرپرستی فرزندی از پرورشگاه باشه و این در شرایطی صورت میگیره که در رابطه ام با پارتنر خودم زمانی رو بگذرونم که بدونیم به تفاهم رسیدیم.

خیلی هم عالی. خوب فکر میکنی آینده برای تو و دوستانت چطور پیش خواهد رفت و چه گامهایی میتونید بردارید که گرایشهای خودتون رو به صورت نرمال و طبیعی به مردم نشون بدهید؟

آینده ما روشن است و تنها کمی اطلاع رسانی میتواند کمک کند تا فرزندان دگرباش از حمایت خانواده محروم نشوند.

من چنین آیندهای را در ایران فردا تصور میکنم و باور دارم.

و در پایان آیا صحبتی داری؟

روی صحبت من با کسانی ست که فعالیت سیاسی میکنند. بارها از بسیاری از آنها خواستیم درباره ما چیزی بگویند پاسخ این بوده که مردم نسبت به ما بدبین میشوند و جو جامعه بهم میریزد. من فکر میکنم کسی میتواند دم از آزادی و آزادیخواهی بزند که حقوق برابر اقلیتها برایش مهم باشد وقتی کسی صحبت از برابری میکند اقلیت را نمیتواند حذف کند. هرکاری که برای از بین بردن تبعیض بر علیه این اقلیت میتواند باید انجام دهد تا حداقل شعار خویش را عمل کرده باشد.

و شاید بدونند و واکنش نشان بدهند. مردم ما ذاتا انسانهای روشنفکر و دارای دید بسیار بازی هستند تنها محدود بودن امکانات آموزشی، ارتباطی و فرهنگی سبب میشه گاهها اونطوری که شایسته ست برخورد نکنند. مردم نمیدونند که ما به طور طبیعی زندگی روزمره را در پی میگیریم و تفاوتی عمدهای بین ما و آنها وجود ندارد جز روابط جنسی. به نظر من عمدهترین مشکل ما در حال حاضر حکومت ایران است. حکومتی که اجازه تبادل اطلاعات و یا جریان آزادی رو محدود کرده، طبیعتا فعال سیاسی و یا مدنی به دنبال تغییراتی برای دستیابی به آزادیهای ممکن فعالیت میکنه، ادامه این فعالیتها و باز کردن راههای اطلاع رسانی و همچنین تغییر شرایط کنونی میتونه به همه ما کمک کنه تا در بهترین شرایط به کشورمون بازگردیم.

نقش پزشکان و روانشناسان متخصص چقدر میتونه در این راه موثر و مثبت باشه و فکر میکنی آیا ما چنین متخصصانی در ایران داریم یا نه؟

مسلمتا نقش بسزایی میتونند داشته باشند اما متاسفانه پزشکان، تحصیل کردهها و بسیاری از اساتید حتی دانشگاه طور دیگه‌های با پدیده همجنسگرایی برخورد میکنند من به شخصه شاهد تشکیل کمپینی در ایران توسط این گروه بودم که به دانشجویان و حتی مردم عادی تفهیم میکنند که همجنسگرایی بیماری ست که تحت شرایط خاصی در دوران کودکی از جمله ظلم و یا تجاوز و حتی مشکلات خانوادگی بوجود میآید. جای تاسف دارد که این افکار که توضیح علمی هم نداره به مردم تزریق بشه. من فکر میکنم این فشر از سمت دستگاه حکومتی ایران هدایت میشوند تا دید مردم را آنطور که مطابق میل و خواسته خودشان است رقم بزنند.

فکر میکنی برای مقابله با این نحوه تفهیم و تزریق چه میشه کرد؟

من فکر میکنم ستاره‌ها، شخصیت‌های برجسته و کلا اونهایی که دارای جایگاه و نام و شخصیت خاصی هستند باید گامهای اول رو بردارند و برای شکستن این تابو حرف بزنند. در حقیقت جامعه هتروسکشوال میتونه بیشترین کمک به را دگرباشان بکنه. فقط باید بخواد، بدونه و توضیح بده. تنها در



برای شروع شاید بهتر باشد اول تعریفی از همجنسگرایی داشته باشیم؛ به چه فردی همجنسگرا گفته می‌شود؟ آیا ترنس سکسوال‌ها نیز همجنسگرا محسوب می‌شوند؟

همجنسگرا به زنان و مردانی گفته می‌شود که کشش جنسی و عاطفی به همجنس خود داشته باشند. یعنی اگر زن هستند، تمایل جنسی و عاطفی به یک زن دیگر داشته باشند، و نه به یک مرد. یا اگر مرد هستند، کشش جنسی و عاطفی به یک مرد دیگر داشته باشند، نه به یک زن. این کشش، گرایش جنسی است، مثل کششی که دگرجنسگرایان به غیرهمجنس خود دارند و مایل اند، اگر مرد هستند، با یک زن رابطه جنسی و عاطفی داشته باشند و اگر زن هستند، با یک مرد. عبارت ترانسکسوالیته، به گرایش جنسی اشاره ندارد، بلکه به هویت جنسیتی اشاره دارد. معنای ترانسکسوال و ترانس-جندر این است که فردی که در واقع یک مرد است، در بدن زن به دنیا آمده و یا فردی که در واقع زن است، در بدن یک مرد به دنیا آمده و اعضای جنسی اش، با هویت جنسیتی اش همخوانی ندارد. در فرهنگ‌هایی که مرزهای جنسیتی با قطعیت مشخص می‌شود و لباس و رفتار افراد بر اساس کدهای جنسیتی تعیین می‌شود، این عدم همخوانی اعضای جنسی، و شکل ظاهری بدن، با هویت جنسیتی فرد، که یک آگاهی درونی است، باعث آزار روحی فرد و دشواری‌های زیاد در زندگی روزمره می‌شود. همجنسگرایی، و دگرجنسگرایی، و دوجنسگرایی، گرایش جنسی فرد را تعریف می‌کنند. ترانسکسوال و ترانس جندر، به هویت جنسیتی فرد اشاره می‌کند. باید اضافه کنم که یک ترانسکسوال ممکن است دگرجنسگرا باشد، یعنی به جنس مخالف خودش کشش داشته باشد، و یا همجنسگرا باشد و به همجنس خود علاقه داشته بود.

شما گرایش‌های جنسی را متأثر از چه می‌دانید؟ در واقع هر یک از عوامل فیزیولوژیک، روانی و یا اجتماعی در بروز گرایش جنسی فرد، چه نقشی را بازی می‌کند؟

من به عنوان فعال حقوق بشری و شهروندی دگرباشان جنسی، قاعدتاً نباید نظر تخصصی در عوامل فیزیولوژیک، و روانی داشته باشم، اما بر اساس خواننده‌های من از مطالعات انجام شده، گرایش جنسی فرد در نتیجه‌ی مجموعه‌ای از عوامل بیولوژیک، ژنتیک، و محیط (محیط رشد نوزاد پیش از زایمان) و محیط رشد نوزاد در سالهای اولیه، شکل می‌گیرد. توجه داشته باشیم که گرایش جنسی، و شناخت فرد از گرایش جنسی خود، دو مساله‌ی جدا از هم هستند. تاثیر عوامل اجتماعی ممکن است به



شناخت فرد از گرایش جنسی خود، و یا ترس فرد از تشخیص گرایش جنسی خود، و رضایت از گرایش جنسی خود، کمک کند، اما این عوامل اجتماعی بوجود آورنده‌ی گرایش جنسی نیستند. با علم به گرایش جنسی خود، فرد ممکن است با توجه به خشونت موجود در محیط، احساسات و افکار خود را پنهان کند و یا تصمیم بگیرد که با محیط وارد یک مبارزه‌ی انسانی بشود و از بودن و چگونه بودن خود دفاع کند. اما این عوامل اجتماعی قادر نخواهند بود فردی را تبدیل به همجنسگرا یا دگرجنسگرا بکنند، و یا فردی را از همجنسگرا و یا دگرجنسگرا بودن بازدارند.

تا الان یافته‌های علمی معتقد است عوامل بیولوژیک، و ژنتیک، و محیطی (محیط رشد نوزاد پیش از زایمان) در شکل دادن گرایش جنسی فرد موثر است. یعنی همجنسگرایی و دگرجنسگرایی پیش از زایمان شکل می‌گیرد.

آیا این گرایش جنسی، وضعیتی پایدار است؟ برای مثال امکان این هست که فردی در بخشی از زندگی‌اش تمایلات همجنسگرایانه و یا دوجنسگرایانه داشته باشد و پس از مدتی این تمایلات به طور کل محو شود و فرد، دگرجنسگرا شود؟

بر اساس داده‌های علمی، گرایش جنسی یک وضعیت پایدار و بنیادین است و پیوند عمیق با کی-بودگی و کرامت انسانی شخص دارد، و در طول مدت زندگی وی تغییر نمی‌کند، نه با شکنجه و نه با تشویق. تمایلات جنسی فرد، تغییر نمی‌کنند، اما فرد ممکن است به دلایل بسیار شخصی و اجتماعی، رفتار جنسی و روش زندگی اجتماعی خود را تغییر دهد. این تغییر در جوامعی که فرهنگ آزاد و روادار دارند با انتخاب خود انجام می‌شود. در جوامعی که آزادی‌های فردی به شکلی غیرانسانی محدود و نقض می‌شوند، و حرمت فرد به نفع ایدئولوژی‌های رایج زیر پا گذاشته می‌شود،

مثل ایران، تغییر در رفتار جنسی و روش زندگی اجتماعی، از روی نهایت ناچاری و با اجبار شکنجه‌های روحی و جسمی انجام می‌شود و در نهایت به بیماری عمومی اجتماعی و انفجار فردیت در جامعه منتهی می‌شود.

همجنسگرایی در بسیاری از کشورها نظیر ایالات متحده، دیگر یکی از اختلالات جنسی تلقی نمی‌شود، این کشورها چه روندی را پشت سر گذاشتند تا به این مرحله رسیدند که بتوانند همجنسگرایی را بپذیرند؟

با تجربه‌ی روش‌هایی نظیر توهین و تحقیر و منزوی کردن همجنسگراها، با استفاده از توبه، با شوک الکتریکی، با سلب تمام حقوق بشری پایه مثل حس تعلق، حق زندگی، برخورداری از امنیت و آرامش، تحصیل، مسکن، اشتغال، روابط جنسی و عاطفی، بالاخره در جامعه‌ی پزشکان و روانپزشکان، و خانواده‌ها و سیستم حاکم بر جامعه به این نتیجه رسید که راهی دیگری به جز تسلیم شدن به قوانین طبیعت و پیشرفته‌ترین داده‌های علمی وجود ندارد. این کشورها، تاریخچه‌ای از آزار و حذف همجنسگرایان را پشت سر گذاشته‌اند تا به اینجا رسیده‌اند. به نتیجه رسیده‌اند که خفه کردن یک بخش از جامعه امری ممکن نیست و پیگرد همین تجربه‌ی عملی، به تدریج و یکی یکی حقوق همجنسگرایان را در قوانین اجتماعی خود در نظر گرفتند. حذف همجنسگرایی از لیست بیماری‌های روانی به دنبال یافته‌های پژوهشگران معتبری که دهه‌ها را صرف آزمایش‌های گوناگون بر روی همجنسگرایان و عوامل ژنتیک، و رفتار اجتماعی، انجام شد. در متنی که انجمن روانپزشکی آمریکا روی وبسایتشان منتشر کرده‌اند نوشته است:

این انجمن نظری را که انجمن روانپزشکی آمریکا در سال ۱۹۷۳ اتخاذ و منتشر کرد را تایید می‌کند. بر اساس این نظریه، همجنسگرایی از لیست رسمی بیماریها/اختلالات روانی

این انجمن خارج شده است. در نتیجه، انجمن روانپزشکان آمریکا به این داوری رسیده است که: همجنسگرایی به خودی خود، هیچ ارتباطی با عدم توانایی تشخیص و قضاوت، تعادل، قابلیت اطمینان، و دیگر توانایی ها و قابلیت های عمومی اجتماعی و حرفه ای ندارد. در همین راستا، انجمن روانشناسی آمریکا، به تمام متخصصان سلامت روانی توصیه می کند که قدم لازم برای حذف انگ بیماری روانی که همجنسگرایی زده شده است، را بردارند.

در خصوص تبعیض علیه همجنسگرایان، انجمن روانشناسی آمریکا داوری های زیر اتخاذ کرده است: انجمن روانشناسی آمریکا از تمام تبعیض های اجتماعی و حریم خصوصی که در رابطه با اشتغال، مسکن، دسترسی به خدمات اجتماعی، ابزار تاسف می کند، و علیه تمام این تبعیض ها علیه کسانی که عملکرد همجنسگرایانه می کنند یا کرده اند، می ایستد، و اعلام می کند که همجنسگرایان نمی بایست ناچار به اثبات هیچ گونه قابلیت و شایستگی در حوزه های تشخیص و قضاوت، ظرفیت و قابلیت، و قابلیت اطمینان باشند که به عنوان آزمون، در برابر دگرجنسگرایان نهاده نمی شود. و نیز، انجمن روانشناسان آمریکا به تمام نهادهای محلی، دولتی و فدرال توصیه می کند که به کسانی که عملکرد همجنسگرایانه دارد همان اندازه ای از حمایت و مراقبت قانونی داده شود که به دیگر افراد جامعه، از هر نژاد، رنگ، عقیده، و ... و نیز انجمن روانشناسان آمریکا توصیه می کند تمام تبعیض های قانونی که عملکرد همجنسگرایانه را به طور ویژه زیر ذره بین قرار می دهند، از میان برداشته شوند.

حال به ایران بیایم، مختصات اجتماعی و اعتقادی جامعه ایرانی در مواجهه با همجنسگرایی چگونه تعریف شده است؟

تا سال ۱۳۵۷، بر اساس قانون، کسی در ایران به دلیل همجنسگرایی مجازات نمی شد. گرچه از اوایل قرنیه که ما عادت داشتیم و دوست داشتیم قرن بیستم بدانیمش، همجنسگراها و تراجنسی ها منزوی شدند و به همان سرعتی که خانه های بزرگ و اندرونی و بیرونی های تو در تو و خانواده های چندنسلی جای خود را به خانه های کوچک و یکی دو اتاقه و خانواده های در نهایت سه نسلی دادند، همجنسگراها و تراجنسی هم به انزوا رانده شدند، یا توی سایه رفتند و پنهان شدند، اما کسی هم دست به تعقیب و آزار و قتل همجنسگراها و تراجنسی ها نمی زد. (تمایز میان همجنسگرایی و تراجنسیتی تازه چند سالی است که، حتی در میان جامعه ی دگرباش جنسی ایرانی، جا افتاده و درک شده است). همجنسگراها، بین قشرهای عادی مردم، بسته به امکاناتی که خود برای خود فراهم می کردند، زندگی می کردند و به خواسته های خود پاسخ می دادند. آن دسته از همجنسگراها که متعلق به جامعه ی روشنفکر، ادبی، هنری بودند، همجنسگرایی خود را به عنوان ویژگی روشنفکری، ادبی و یا هنری خود به شمار می آوردند و بفهمی نفهمی هم خودشان و هم مردم این را به حساب نوعی رفتار هنرمندانه یا روشنفکرانه می گذاشتند. فاجعه، کابوس وحشت، وقتی شروع شد که انقلاب ۵۷ شد انقلاب اسلامی. البته، در آن زمان، انقلاب هر چیزی که می شد، تبدیل به دیکتاتوری می شد چون در ایران هیچ کدام از گروه های فکری و سیاسی با چیزی به عنوان دموکراسی آشنایی نداشتند، با چیزی به عنوان حقوق بشر آشنایی نداشتند؛ هر چه بود دیکتاتوری بود. و عشق به دیکتاتوری. مذهبی ها انقلاب را زدند، اما اگر چپ ها هم انقلاب را می زدند، باز چیزی به حکومت کردن و "دیکته کردن" "اعتقادات خود" به "مردم" روش دیگری را بلد نبودند. اما چون ما تجربه ی انقلاب سوسیالیستی را خوشبختانه در ۵۷ نداشتیم، فقط می توانم فاجعه را از ابعادی که انقلاب اسلامی ایجاد کرد به خاطر بیاورم. از فردای انقلاب مردها و زن هایی که



"همجنسگرا" شناخته می شدند، با هر اسمی که آن موقع به همجنسگراها و تراجنسی ها داده می شد، مورد حمله ی حاکمیت، و به تبع و با دستور آن، مورد حمله مردم، و خانواده های خودشان قرار گرفتند. دلیلی برای این حمله نبود. یک جور ایجاد ترس و دلهره در مردم در مورد همجنسگراها، از طرف دگرجنسگراها، و خیلی عجیب، چون همیشه این دگرجنسگراها بوده اند که به همجنسگراها حمله کرده اند، توهین کرده اند، تجاوز کرده اند. حالا چرا باید از همجنسگراها ترسید، من هیچ وقت نفهمیدم. منظورم این است که جامعه ی ایران شناختی از همجنسگرایی، دوجنسگرایی، تراجنسی، ندارد تا اعتقادش در مورد دگرباشان جنسی به چیزی بیرزد. اما در چند جمله، جامعه ی دگرجنسگرا، در کل، و بدون در نظر گرفتن آنهايي که الان روشن فکر و آگاه به حقوق به بشر، و قایل به حقوق فردی هستند، و جدای از خانواده هایی که عاشق بچه هاشان هستند، همجنسگراها و تراجنسی ها را فرودست به شمار می آورد. از نظر دگرجنسگراها، یعنی آنطور که وانمود می شود همه ی جامعه ی ایران هست، (و به همان اندازه غلط که تصور کنیم همه ی مردم ایران فارس و فارسی زبان اند، و همه شیعه اند، و همه مرد اند)، همجنسگراها کونی هستند. در تصور جامعه ی دگرجنسگرای ایران، کونی، یک عیب بسیار بزرگ است، و قاعدتن باید آدمی که کونی است باید بسیار شرمنده باشد. اما جامعه ی دگرجنسگرا هیچ وقت توضیح نمی دهند که چرا یک کونی باید شرمنده باشد، و اشکال کونی بودن چیست. از نظر جامعه ی دگرجنسگرای ایران، تراجنسی بودن، یعنی عجیب و غریب و نامتعادل و زن نامردنما است. اما توضیح نمی دهند به چه دلیل تراجنسی بودن عجیب و غریب است، و یا نشان عدم تعادل است، و یا چرا زن نما یا مردنما بودن بد است. برای همین ناتوانی جامعه ی دگرجنسگرای ایران از توضیح نظر خود در مورد همجنسگراها و دگرجنسگراها و بیان یک دلیل روشن در توجیه فرودست دانستن دگرباشان جنسی است که ما می گوئیم نظر جامعه ی دگرجنسگرای ایران در مورد دگرباشان جنسی، اعتبار ندارد. جواب سوال شما این است: جامعه ی دگرجنسگرا خیال می کند مردان و زنانی که با همجنس خود رابطه ی عاطفی و جنسی برقرار می کنند و گرایش جنسی خود به همجنس را محترم می شمارند، کونی و بارونی هستند و کونی و بارونی یک ویژگی تحقیرآمیز و شرم آور است، اما از توضیح دلایل این شرم آوری، عاجز است.

قوانین حقوقی در مناسبات پذیرش همجنسگرایی نزد مردم جامعه چه نقشی را ایفا می کند؟



و به فرزند همجنسگرای خود، با تمام همین همجنسگرایی فرزندش، افتخار کند. آیا قانون اجازه می دهد؟ رفتار مردم، از پیام قانون، و از فشار قانون، و ترسی که قانون تزریق می کند، تاثیر می گیرد. به همین نسبت، یک جامعه ای سالم و امن و شاد جامعه ای است که قوانینش مطابق اصول انسانی پذیرفته شده‌ی روز، تعیین شده باشند و خلاف معیارهای عدالت زمان نباشد.

با توجه به اینکه قوانین حقوقی و قضایی ایران مبتنی بر قوانین اسلامی تدوین شده است، فکر می کنید آیا امکان خوانشی متفاوت از این قوانین برای پذیرش همجنسگرایی در جامعه وجود دارد؟

بله، وجود دارد. قوانین حقوقی و قضایی ایران نباید مبتنی بر قوانین اسلامی باشند. اول باید این اشکال را اصلاح کرد. دلیلی ندارد که ما قوانین اسلامی را اصلاح کنیم. ما باید قوانین حقوقی و قضایی ایران را مطابق اصول حقوقی و قضایی پذیرفته شده ی جهانی تدوین کنیم. اسلام هر کاری که دلش می خواهد در خارج از فضای قوانین کشوری، برای خودش باید بکند. اشکال بزرگ این است که اسلام، منبع قانون گذاری شده است. چرا؟

یک فرد همجنسگرا در ایران، هویت خود را چگونه تعریف می کند؟ در واقع همجنسگرایی چقدر در هویت فردی و هویت اجتماعی وی در جامعه ایران تاثیر دارد؟

در ایران یک فرد همجنسگرا هویت خود را تعریف نمی کند. چون اجازه ندارد. برای پیشگیری از آزار محیط اطراف خودش، و ماموران پلیس، هویت خود را پنهان می کند. اما به طور کلی، یک فرد همجنسگرا، یا یک همجنسگرای ایرانی، خود را با همجنسگرایی خودش تعریف می کند. همجنسگرایی، به همان اندازه که شباهت شدید به دگرجنسگرایی دارد، به همان اندازه با دگرجنسگرایی متفاوت است. از سوی دیگر، همجنسگرایی با پدرسالاری هم در تقابل شدید است. یعنی هویت یک همجنسگرا، با همجنسگرایی اش تعریف می شود، معیاری که برای ویژگی های شخصیتی مرد و زن به مرز قاطع و مانع، قائل نیست، و نقش های جنسیتی را به هم می ریزد، و جهان بینی را از سیاه و سفید پدرسالاری به رنگین کمان دگرباشی جنسی تبدیل می کند. این یک شعار نیست. این یک تجربه ی اجتماعی است که در جهان واقع شده، تا الان. یعنی شما، اگر دگرجنسگرا باشید، به همان اندازه که سکس شما با پارتنر غیر همجنس تان، که در مورد شما، اگر شما هم دگرجنسگرا باشید، باید یک زن باشد، در تعیین هویت شما دخیل است، به همان اندازه علاقه ی شما به رفتار اجتماعی مردانه هم دخیل است. یک همجنسگرای مرد در ایران، اگر آزادی بیان داشته باشد، به قلدر بودن و صدای کلفت داشتن و شق و رق ایستادن، آقا بودن، علاقه ی زیادی ندارد. اگر زن باشد، به لوس و ناز بودن، مفعول بودن، معشوقه بودن، خانم بودن، علاقه ی زیادی ندارد. مردان همجنسگرا در ایران معمولن به ظرافت های خود و با عشق سیری ناپذیر به زیبایی خودشان را لو می دهند، و زن های همجنسگرا با استقلال شخصیت، عدم نیاز به پسندیده شدن خودشان را لو می دهند. همجنسگرایی،

مردم، بناچار، و طبق قوانین هر کشوری، به همان اندازه که (مثلن) در تعیین و تصویب قوانین دخیل اند، به همان ناچارند از این قوانین پیروی کنند. به همان اندازه ای که در حال حاضر، خانواده هایی که ذهنیتی شبیه به ذهنیت رژیم و اسلام افراطی دارند، و یا دچار بیماری هموفوبیا هستند، با استفاده از قوانین، فرزند همجنسگرای خود را می کشند، و اطمینان خاطر دارند که مجازات نخواهند شد، بلکه مورد تشویق دولت و سیستم هم قرار خواهند گرفت، اگر قوانین ایران تغییر کند، و خانواده هایی که فرزندان همجنسگرای خود را می کشند، یا مورد آسیب قرار می دهند را مجازات کند، مثل همه ی شهروندانی که در صورت مجازات شهروند دیگر، مورد بازخواست، و پیگرد قرار می گیرند و مجازات می شوند، این خانواده ها، و این افراد دیگر به آسانی دست به آزار همجنسگراها نخواهند زد. قانون مجازات ایران برای رابطه ی همجنسگرایانه مجازات اعدام تعیین کرده. مجازات اعدام برای رابطه ی همجنسگرایانه، و تعیین پدر به عنوان صاحب دم فرزندان خود، تمام جامعه را تبدیل به دشمن و شکنجه گر و قاتل همجنسگراها کرده است. حالا اگر همین قوانین عوض شوند، و قانون از حقوق بشری و شهروندی همجنسگرایان دفاع کند، نه تنها همجنسگرایان می توانند از قانون برای حمایت از خود کمک بگیرند، بلکه مردم هم با خیال راحت به آزار همجنسگراها نخواهند پرداخت. الان، در ایران، شما هر جرمی که مرتکب شوید می توانید از خود دفاع کنید. حتی اگر برانداز باشید، می توانید اعلام کنید که برانداز هستید، و بعد یک وکیل از شما دفاع کند. یا اگر زنا کرده باشید، در همان حالی که به سنسگار محکوم می شوید می توانید یک وکیل داشته باشید تا از شما دفاع کند، طبق قانون، و در همین قانون کجی که حتی به وکیل اجازه ی وکالت موکلش را نمی دهد، و به جرم وکالت، زندانی اش می کند. اما اگر شما همجنسگرا باشید نمی توانید وکیل داشته باشید تا از شما به عنوان یک همجنسگرا دفاع کند. در جامعه ی دگرباشان جنسی ایرانی، ما معتقدیم که همجنسگرایی باید از مصداق جرم، خارج شود. رابطه ی همجنسگرایانه، با توافق دوجانبه، باید به همان اندازه ای مورد احترام باشد که رابطه ی دگرجنسگرایانه ای که با توافق زن و مرد صورت می گیرد. یک همجنسگرا باید در صورتی که مرتکب جرم شود، مثلن دزدی کند، یا آدم بکشد، مجازات شود، نه به دلیل همجنسگرا بودن. گرچه قوانین ایران، با وجود رژیم فعلی، تضمین اجرایی ندارند، اما تغییر قوانین فعلی همجنسگراستیز به قوانین انسانی و روادار که از همجنسگرایی جرم زدایی می کند، سایه ی وحشت را از روی جامعه ی دگرباش بر می دارد، و امکان امنیت روانی و جانی را برای بچه های ما در خانه، در مدارس، در محل کار، در خیابان، ایجاد می کند. فاجعه این است که جامعه ی همجنسگرا و تراجنسی، زیر فشار آزار جنسی، جسمی، و روانی دگرجنسگراها است و قوانین کشور نیز هیچ حمایتی از بچه های ما، و از بزرگ های ما، در برابر این آزار نمی کنند چون خود منبع نقض حقوق و آزارند. بارها، در مدرسه ها، اتفاق می افتد که بچه ها از سوی معلم، معاون، مدیر مدرسه مورد آزار جنسی قرار می گیرند. به کی باید شکایت کرد؟ یا تصور کنید که مادری یا پدری بخواهد از فرزند همجنسگرایش حمایت کند

نه تنها یک گرایش جنسی است، یکی از سویه‌های یک جهان‌بینی، جهان‌بینی کوپیر هم هست، و به این دو دلیل نه تنها تمام هویت فردی یک آدم، بلکه تمام هویت اجتماعی او را هم می‌سازد. اما به این معنا نیست که یک همجنسگرا وقتی تصمیم می‌گیرد از چراغ قرمز عبور کند، با یک دگرجنسگرا که تصمیم گرفته از چراغ قرمز عبور کند، تفاوت دارد. شاید باید اینطور گفت: همجنسگرایی یک همجنسگرا به همان اندازه تمام هویت اوست که دگرجنسگرایی یک دگرجنسگرا. اگر شما هم دگرجنسگرا هستید، خودتان را چطور معرفی می‌کنید؟ مثلن، می‌گویید: ۱. من دوست دارم با یک زن سکس داشته باشم. ۲. من دوست دارم روزنامه نگاری بخوانم و روزنامه نگار باشم. ۳. من دوست دارم در انتخابات آینده به ... رای بدهم.

نقش عرف و فرهنگ را در تابو ماندن همجنسگرایی چگونه می‌بینید؟ عرف و فرهنگ، گرچه مانا و سخت جان‌اند، اما در برابر روشنگری و آگاهی‌رسانی و تجربه‌های روزمره زیاد قدرت مقاومت ندارند. عوض می‌شوند. عرف و فرهنگ، باعث می‌شوند که همجنسگرایی تابو باشد، اما چون خودشان با کار اجتماعی و فرهنگی کم‌رنگ می‌شوند، تاثیرشان بر تابوانگاری همجنسگرایی می‌تواند کم‌رنگ بشود. منظورم این است که شما جووری حرف می‌زنید انگار همه چیز از سنگ ساخته شده. حتی اگر از سنگ ساخته شده باشد، پس ما چه کار می‌کنیم اگر سنگ‌تراشی نکنیم به سود شکستن این تابو؟ جامعه‌ی ایران در یک قرن گذشته مثل بید در باد، تاب خورده و شکل عوض کرده. باز هم می‌کند.

نظریه کوپیر چیست؟

کوپیر تئوری، بر اساس یک شیوه‌ی مطالعه/بررسی انتقادی شکل گرفته، پله پله روی نظریه‌های دیگری که هر کدام یک قدم به انتقاد از سیستم و فرهنگ موجود نزدیک شدند و یک قدم از قطعیت دور شدند. ریشه‌های نظریه‌ی کوپیر در ساختارگرایی و پساساختارگرایی، ساختارشنکی، و بعد مطالعات زنان و فمینیسم پیدا می‌شود. در اوایل سال‌های ۱۹۹۰ شکل گرفت و اسمگذاری شد. کوپیر، به روشن‌ترین شکلی، در مقایسه با بسترهای فکری دیگر تا همان زمان، عدم قطعیت را مطرح کرد و موفق شد چندگانگی را به عنوان یک ارزش جا بیندازد. نظریه‌ی کوپیر، گرچه اساس پژوهش و یافته‌های خود را روی آموزش و بیان همجنسگرایی و تراجنسی گذاشت، اما در زمینه‌های دیگر اجتماعی و فرهنگی، برای نگاه به جهان، حیاتی بود. به سادگی، با بیان نظریه‌ی کوپیر، برای اولین بار، گالیله موفق شد بگوید: زمین گرد است.

اساس این نظریه بر چیست؟

نظریه‌ی کوپیر، چون اساس خود را روی توضیح دگرباشی جنسی، وجود گرایش‌های جنسی گوناگون و هویت‌های جنسی گوناگون در جامعه گذاشت، از زبان کسانی که خود را همجنسگرا تعریف کردند مطرح شد، یک بار به عدم قطعیت، و وجود چندگانگی گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسی تأکید کرد، در سطح علمی، و یک بار حضور همجنسگراها (و دوجنسگراها، و دگرجنسگراها به عنوان یکی از شاخه‌های گرایش‌های جنسی و نه به عنوان تنها شکل ممکن گرایش جنسی ممکن و آشکار در زیر سلطه‌ی پدرسالاری) و تراجنسی‌ها را در جامعه به صورت آشکار، و به صورت قانونی و به عنوان شهروند صاحب حقوق ممکن کرد.

آیا این نظریه برای همجنسگرایان داخل ایران، می‌تواند راهگشا باشد؟ البته، من فکر نمی‌کنم در ایران، ما با اتکا به تئوری کوپیر توانسته باشیم، یا بتوانیم، به حقوق بشری و شهروندی همجنسگراها برسیم. در کشور ما، اول باید درک و قدرت تحمل حقوق بشر بوجود بیاید. متأسفانه، دانش و آگاهی در فرهنگ ما، مثل اشیای تزیینی هستند. می‌بینیم که به همان راحتی که آدم وقتی خانه می‌رود و بلوز و شلوار و کفش‌اش را در می‌آورد، و کیف‌اش را زمین می‌گذارد، آگاهی‌های علمی و تئوریک‌اش را در می‌آورد و روی طاقچه می‌گذارد. ما تا بحال از نسل جوانی که به طور وسیع، عضو قشر "دانشجو" و معتقد به داشتن آگاهی و علم پیشرو هم هست، ندیده ایم که نظریه‌ی کوپیر را، یا در همان مسیر، حقوق زنان را، یا مثلن حقوق اقلیت‌ها را فارغ از مصرف کدآوردن و بحث کردن، درک کرده باشد و درونی کرده باشد. من هنوز با آدم‌هایی روبرو می‌شوم که درک‌شان از همجنسگرایی، دلسوزاندن و غصه خوردن برای همجنسگراهاست، و خود را در موضع قدرت می‌بینند، قدرتی که به آنها امکان می‌دهد کمی جا باز کنند برای همجنسگراها. نه به این دلیل که این جا، حق همجنسگراهاست، به این دلیل که آنها آدم‌های خوبی هستند که کونی‌ها و بارونی‌ها را، مثل فاحشه‌ها، نیازمند به مراقبت جامعه و آدم‌های "آگاه‌اش" می‌دانند. درک، باید از این سطح‌ها و لایه‌ها، از کد آوردن از فوکو و باتلر، بیشتر و عمیق‌تر برود، اگر می‌رود.

در هر حال، نظریه‌ی کوپیر به ما کمک کرد که لایه‌ای از جامعه که خود را روشن می‌داند، و فعال حقوق بشر می‌داند، برای پذیرش و درک همجنسگرایی و تراجنسیتی جا باز کند. من اینجا بیشتر از همان دو سه جمله، از کوپیر نمی‌گویم. به فارسی، مقاله‌های زیادی تالیف و ترجمه شده و صاحب‌نظرها، نویسنده و هنرمندهای کوپیر را و آثار و نظریه‌هاشان را معرفی کرده، که هر کس می‌تواند جستجو کند و بخواند. مشکل اینجاست که نظریه‌ی کوپیر نباید نوشته و خوانده باشد، باید خورده شود، به هر کدام از شکل‌های خورده شدن.

علاوه بر مجازات‌های قضایی و اسلامی، اکثر مردم جامعه ایران در صورت هویدا شدن هویت جنسی افراد همجنسگرا، به دیده تحقیر و تمسخر به آن‌ها نگاه می‌کنند که این مسئله در مورد مردان همجنس خواه بیشتر روی می‌دهد؛ ریشه این امر را در چه عواملی می‌دانید؟

ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی، که خیال می‌کند ارزش مرد و ارزش زن، بستگی به باورهایی مثل اخلاق و نجابت، و وفاداری به آموزه‌هایی که نقش‌پذیری جنسیتی را واجب‌الاجرا می‌دانند دارد. وفاداری به قوانین، مثلن. تداخل نقش‌های اجتماعی، مثل زن بودن و مرد بودن، و هر کدام نقش خودشان را اجرا کردن، مثل بحث طبقات اجتماعی ست که هنوز مردم ایران با عشق به آن نگاه می‌کنند. طبقه‌ی اشراف، و طبقه‌ی صاحب قدرت، هنوز برای مردم ایران وزن و ارزش دارد. پیامبر، چوپان، کسی که رهبری می‌کند، و کسی مشیت آهنین دارد، هنوز برای مردم ما ارزش دارد. ما هنوز نتوانسته ایم با این ارزش‌ها حساب و کتاب خود را واکنیم. مرد بودن، یک قصه است که همیشه در فرو کردن آلت جنسی مرد در حفره‌ی مشخصی در مرکز تن یک زن، تعریف می‌شود. آدم‌ها از مرد نبودن می‌ترسند. فریدون فرخزاد، در یکی از مصاحبه‌هایش با خبرنگار مجله ی بانوان، در عکسی که برای اولین بار یک مرد را با بالاتنه‌ی لخت روی جلد مجله نشان می‌داد، گفت: "من مرد هستم، اما رستم نیستم." خبرنگار پرسیده بود، می‌گویند تو مرد نیستی. خب وقتی خبرنگار دارد می‌بیند که آدمی که جلوش ایستاده ظاهرش شبیه به مردهاست. سبیل دارد، ریش‌اش را دوتیغه زده است. اسمش هم فریدون است، که اسم پسرانه است. شلوار و کفش و پیراهن‌اش لباس مردانه است. چرا باید تصور کند که این آدم، با این همه نشانه‌های "مرد بودن" مرد نیست؟ به دلیل رفتار و

گرایش و گزینه های جنسی. یک مرد، وقتی که عضو جنسی اش را در یک زن فرو نبرد، دیگر مرد نیست. ریشه ی این امر، ترس مردم از خلاف قانون ها و مقررات فرهنگی عمل کردن است.

برای رهایی از آن چه کارهایی باید صورت گیرد؟

باید کمک کنیم مردها، و زن ها، ارزش ها، و نشانه های بودن شان را گسترش بدهند. فرهنگ سازی، و آموزش راه های بشمار انسان بودن، و لذت بردن از هویتی که معنایش برای فرد روشن تر از یک قصه است، راهی است که می تواند زودتر به رهایی برسد. قصه ای که در آن آدم ها با سبیل و آلت فرورونده، پستان و حفره های فروکشنده تعریف می شوند، جایی که مردها به عنوان همسر، حتی در بین همسرهای روشن فکر و فعال سیاسی/اجتماعی، الگو و زن هاشان شیفته ی این الگو هستند، قصه ای است که باید مشخص بشود در زندگی واقعی کارکرد ندارد، و اگر دارد، دردناک است. فرهنگ سازی از جایی باید شروع بشود. ما برای فرهنگسازی دسترسی به تمام جامعه نداریم. تمام جامعه را هم نمی شود یک روزه تغییر داد. اما می شود یک اندیشه، یک راه و روش زندگی روزمره را میان جمعیتی جاری کرد تا جا باز کند. دسترسی ما به طبقه ی متوسطی که الان در ایران طبقه ی متوسط شناخته می شوند، نه فقط به دلایل اقتصادی، بلکه به خاطر دستاویزهای فرهنگی شان، دسترسی داریم. جامعه ی ایران، از همین جا متحول خواهد شد. این کار شروع شده. در جنبش سبز، روزهایی که مردم در خیابان ها بودند، در راه پیمایی ها، تجمع ها، در زد و خوردهایی که توی کوچه ها اتفاق میفتاد، "مردم" با "همجنسگراها" و "تراجنسی ها" کنار هم بودند و به هم به چشم "خیلی مرد" و "یه خورده مرد" و "کلن نمرد" نگاه نکردند. هم را قبول کردند. الان، فعالان اجتماعی، اگر فعال همجنسگرا را تحمل نکنند یا نپذیرند، روشن فکر شناخته نمی شوند. این یک قدم است که جامعه ی گی، و جامعه ی مردان و زنان دگرجنسگرا، با هم برداشتند، و با هم به این پیشرفت رسیدند. فرهنگسازی، تجربه ی قدم های تازه در زندگی روزمره، امکان ایجاد کردن برای مردم که مرد بودن یک مرد همجنسگرا را ببینند و اضافات و حشوهای مرد به زعم فرهنگ را بشناسند، راه رهایی از این زندان فرهنگی جامعه ی دگرجنسگرا و همجنسگرا است.

آیا الگوی سیاسی- اجتماعی مشخصی برای آماده سازی جامعه ایرانی جهت تابوردایی از همجنسگرایی و پذیرش آن وجود دارد؟

من به خاطر ارتباط با جامعه ی دگرباش، با خانواده های دگرباشان هم در ارتباط هستم، طبیعتن. با شمار زیادی از مردم هم به خاطر نگاه و دیدگاه مشترک، در ارتباط هستم. مردم، یعنی مردمی که مارک ندارند، و پول نمی گیرند که بیعدالتی کنند، با چیزی حدود چند جلسه گفتگوی ساده و توضیحی به راحتی تابوهایی که علیه همجنسگرایی در ذهن شان و در دور و برشان هست را کنار می گذارند. تنها تغییر قوانین، که نه تنها مجازات اعدام و اجازه قتل فرزند را جاری می کند، بلکه به ما امکان می دهد از بلندگوهای عمومی حرف بزنیم و نظر خودمان را اعلام کنیم و مقاله هامان را منتشر کنیم و در تلویزیون برنامه های روشنگر علمی و اجتماعی داشته باشیم، کمک خواهد کرد که در مدت زمانی کم، خیل کم، همجنسگرایی تابو نباشد. به همان سرعتی که قانون حمایت خانواده در ایران جا افتاد، با حمایت قانون، در زمان حکومت شاه، و به همان سرعتی که تمام حقوقی شهروندی زنان سلب شد، با حمایت قوانین جمهوری اسلامی. غریبگی زدایی از همجنسگرایی مثل ترویج اسلام و مارکسیسم، که با طبیعت انسانی لزومن همخوانی ندارند، نیست که نیاز به الگوی پیچیده ای داشته باشد. اگر اجازه بدهند ما زندگی کنیم، به سادگی، و همراه بقیه ی مردم، به خودی خود از ما تابوردایی می شود.

آیا می توان مطالبات همجنسگرایان را در حال حاضر در جنبش اجتماعی-سیاسی داخل ایران گنجانند؟

به نظر من، همین الان، مطالبات همجنسگرایان در جنبش اجتماعی-سیاسی ایران گنجانده شده. مطالبات جنبش اجتماعی-سیاسی داخل ایران چیست؟ به جز اصلاح قانون اساسی؟ تامین دموکراسی؟ تامین حقوق اقلیت های قومی، زبانی، مذهبی، جنسیتی، جنسی؟ آزادی بیان و آزادی اجتماعات؟ تامین کار و مسکن و رفاه اجتماعی برای همه اقشار جامعه؟ تغییر حکومت از جمهوری اسلامی به جمهوری، نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد؟ در جنبشی که در ایران آغاز شد، هم دو دهه ی پیش، و هم دو سال پیش، همجنسگراها از فعالان جنبش بودند و به همین دلیل است که الان مطالبات همجنسگراها در تمام بیانیه ها و مطالبه های فعالان حقوق بشر لحاظ می شود. نامه ی دانشجویان همجنسگرای دانشگاه های ایران را خوانده اید؟ می گوید: "در سالهایی که گذشت، ما در کنار شما بوده ایم. هم چنان در کنار شما هستیم. اگر نام ما را نمی دانید به خاطر پرده پوشی ما بر تنگ نظری ها و تعصبات و پیش داوری های حاکم در حلقه های درون جنبش دانشجویی است که همجنسگرایی را بر نمی تابیده است.



زنان و مردان همجنس‌گرای مسلمان در برنامه‌های تلویزیونی، مقالات، روزنامه‌ها، طرح‌های پژوهشی و رویدادهای سیاسی به رسمیت شناخته شده‌اند. این امر در اولین نگاه پیشرفتی محسوب شده و به فال نیک گرفته می‌شود. به اضافه، همانطور که لسلی فینبرگ بیان می‌دارد، علاقه به همجنس‌گرایان مسلمان از زمینه اسلام‌هراسی شدید

برآمده است. از این رو این سوال بوجود می‌آید که در این زمینه چه مباحثی منتشر شده و نحوه تقویت یا تضعیف نژادپرستی توسط این مباحث به چه صورت است.

این مقاله بر موقعیت موجود در بریتانیا تمرکز می‌کند، در این کشور عبارت‌های «مسلمان» و «همجنس‌هراس» به طور گسترده به یک معنی شناخته می‌شوند. چهره مرکزی این فرایند پیتر تاچل است که توانسته نقش آزادی‌بخشی و متخصص در زمینه همجنس‌گرایان زن و مرد مسلمان را به دست آورد. این نکته مشکلات سیاست‌های یک بعدی بازنمایی را مشخص می‌کند، سیاست‌هایی که gay را با سفید و اقلیت قومی را با علاقه‌مند به جنس مخالف (- he erosexual) برابر می‌انگارد. در عین حال، این واقعیت که گروه تاچل با نام Outrage نماد کویبر و سیاست‌های پسا هویتی کشور بریتانیا شناخته می‌شود، نشان می‌دهد که اسلام‌هراسی را نمی‌توان به تحلیل انتقادی هویت تقلیل داد. مشارکت فعالانه راست و چپ، فمینیست‌ها و gayها، مقامات رسمی و نیروهای مدنی در صنعت اسلام‌هراسی نشان می‌دهد که نژادپرستی بیش از هر زمان مسئله سفیدبودن است و با تفاوت‌های سیاسی و اجتماعی دیگر پیوند می‌خورد.

دو نویسنده به نام‌های جاسیبر پوار و لسلی فینبرگ که هر دو کویبر و غیر مسلمان هستند، سیاست‌های نژادی پیتر تاچل انگلیسی-استرالیایی و گروه او را بررسی کردند. این گروه مدت‌ها به عنوان پیشروی سیاست‌های کویبر شناخته می‌شد و در مقابل گروه Stonewall که برقراری لابی را به عنوان روش سیاسی خود برگزیده بود، اقدامات مستقیم را در دستور کار قرار داد.

تاچل نه تنها در میان مردم بریتانیا نقش بااهمیتی ایفا می‌کند و به عنوان یکی از نمایندگان عمده gayها شناخته می‌شود، بلکه در عرصه بین‌المللی نیز خود را به عنوان یکی از متخصصان مسائل gay در کشورهای مسلمان و همینطور زیمباوه و جامائیکا معرفی کرده است. فرینبرگ او را به عنوان یکی از بازیگران اصلی برگزاری «روز بین‌المللی اقدام علیه آزارهای همجنس‌هراسانه در ایران» در روز ۱۹ ژوئن ۲۰۰۶ معرفی می‌کند. هرچند درخواست او برای اعمال تحریم علیه «فاشیست‌های اسلامی کشور ایران» ترجمه مبهمی از متنی به زبان فارسی بود، اما او توانست از طریق ایجاد یک سازمان جدید به نام صندوق حقوق بشر پیتر تاچل طرح «جهان‌گرایانه» خود را گسترش دهد. تاچل در وب سایت خود اقدامات این صندوق را بر می‌شمرد.

جملات او از این جنبه جالب است که می‌خواهد القا کند کویبرهای جنوب (Southern queer) تاچل را آماج درخواست کمک خود قرار داده‌اند و او با قربانی کردن خود و به خطر انداختن سلامتی‌اش در حال پاسخ‌گویی به درخواست‌های آنان است. به هر روی، او با استفاده از عبارات‌اش برای توصیف مصایب محیطی و اجتماعی جنوب که اگر به حال خود رها شود، به حد انفجار خواهد رسید، از زبانی نژادپرستانه استفاده می‌کند. جملات او استعاره قدیمی مرد سفید پوست را به ذهن می‌آورد که به خاطر نجات دادن قربانیان ضعیفی که نمی‌توانند به خود کمک کنند، از نیازهای خود چشم‌پوشی می‌کند.

در واقع در زمینه فعلی اسلام‌هراسی، سفیدپوستان بار دیگر می‌توانند خود را به عنوان قهرمانان بین‌المللی تمدن، مدرنیته و توسعه هویت دهند. همجنس‌گرایان مسلمان آخرین نماد این هویت هستند. این افراد قربانی نشان‌های ایدئولوژیک هستند و باید به طریقی که فشار و خشونت سیاسی و نظامی نیز در آن جای دارد، از جامعه وحشی و عقب مانده خود رها شده شوند. از این جهت، همجنس‌گرایان مسلمان به زنان مسلمان ملحق می‌شوند، کسانی که آزاد سازی آن‌ها به صورت سنتی دستاویزی برای امپریالیسم به وجود آورده است.

مسئله نگران کننده در مورد این تصاویر تنها بازنمایی همجنس‌گرایان مسلمان به عنوان قربانیانی بدون نماینده که نمی‌توانند خود را نشان دهند نیست، بلکه مسئله اینجا است که این تصاویر مستقیماً به نژادپرستی کینه توز ضد مسلمان خورنده می‌شود. این مسئله، در زمینه نظم نوین جهانی روی می‌دهد. یعنی اسلام و مسلمانان به عنوان دشمنان جهانی جدید جایگزین بلوک شرق و کمونیست‌ها شده‌اند. تفاوت‌های اسلام، در مقابل دشمن قدیمی که تنها از لحاظ عقاید سیاسی متفاوت شناخته می‌شد، بسیار عمیق‌تر بازنمایی می‌شود و ریشه‌های آن به فرهنگ غیرمتمدن و پیشامدرن آن باز می‌گردد.

ساخت «همجنس‌هراسی مسلمانان» در مرکز مباحث مربوط به امنیت قرار گرفته و به ارزش‌های مرکزی اروپای جدید مبدل شده است. این مسئله



باعث مشروعیت بخشیدن به اقدامات سرکوب‌گرانه ضد وحشت (anti-terror)، حمله به ملیت، حقوق آموزشی و مهاجرت و همینطور محدود ساختن آزادی‌های مدنی افراد شده است. جنسیت و تمایلات جنسی (sexuality)، در کنار تروریسم به زمینه‌هایی تبدیل شده‌اند که جنگ‌های اسلام‌هراسانه در داخل و خارج از کشور با آن‌ها مبارزه می‌کنند.

این مسئله منعکس‌کننده تحول در هویت اروپایی است که هم اکنون در کنار دموکراسی ادعای تساوی زنان و حقوق همجنس‌گرایان را به عنوان نماد مدرنیته و تمدن خود بر می‌شمرد. با این کار، جنسیت و تمایلات جنسی جایگاهی سیاسی می‌یابد. هر چند ما این پیشرفت را ارج می‌نهیم، اما باید متذکر شویم که مبنای اصلی آن، پیشرفت در جنسیت و سیاست جنسی نبوده بلکه بازگشت به سیاست نژادپرستانه است.

برای مثال، در مورد مباحث شدیدی که پس از اظهارات همجنس‌هراسانه سر اقبال، رهبر شورای مسلمانان بریتانیا، روی داد و طی آن حقوق همجنس‌گرایان به عنوان یک ارزش مرکزی شناخته شد باید گفت که این اتفاق زمانی روی داد که تنها ۵ سال از برابر شدن سن قانونی همجنس‌گرایان و تنها ۳ سال پس از الغای بخش ۲۸ که بحث پیرامون همجنس‌خواهی را توسط معلمان ممنوع می‌ساخت، می‌گذشت. همچنین مقاومت بریتانیایی‌ها در مقابل تساوی همجنس‌گرایان را می‌توان در این واقعیت جستجو کرد که دولت کارگری برای الغای بخش ۲۸ باید از قانون پارلمان استفاده می‌کرد زیرا مجلس لردها چندین بار آن را لغو کرده بود. ساخت «همجنس‌هراسی مسلمانان» به هویت‌های غربی ارزش می‌دهد و به غربی‌ها سرمایه سیاسی می‌دهد که اصولاً از آن بی‌بهره بوده‌اند. بزرگ‌ترین ذینفعان این رویداد، در مقابل زنان و کویرهای رنگین-پوستی که موقعیتشان حتی بدتر هم شده است، زنان و همجنس‌گرایان مرد سفیدپوست هستند. فمینیست-های سفیدپوست توانسته‌اند با نمایندگی کردن از زنان مسلمان برای اولین بار به باشگاه سیاست راه یابند. به همین طریق، همجنس‌گرایان سفیدپوست نیز نقش اصلی را در بازنمایی همجنس‌گرایان مسلمان ایفا می‌کنند. پیش‌تر دیدیم که تاچل توانست برای کمپین بین‌المللی حقوق بشر خود منابع مالی و بازشناسی به دست بیاورد.

موفقیت او به استفاده از زبان همدلی، اتحاد و انسجام، جهان‌گرایی و ضدفاشیسم متکی است. اما او اغلب مسلمانان را به مثابه نازی‌ها توصیف می‌کند. همچنین او در مقاله‌ای در وب سایت خود و در انتقاد از سر اقبال، دولت ایران، سر اقبال و شورای مسلمانان را نازی خطاب کرده و شورای مسلمانان را با حزب ملی نئونازی بریتانیا مقایسه می‌کند. اثر اصلی این مقاله هم‌ارز شناختن مسلمان=نازی و مسلمان=شرور است.

سوء استفاده تاچل از همدلی زمانی روشن می‌شود که عواقب منفی سیاست‌های او را بر کویرهای جوامع اسلامی ببینیم. سیاستمدارانی نظیر تاچل به جای اینکه به موقعیت اکثر کویرهای مسلمان کمک کنند، آن‌ها را با دشواری روبرو کرده‌اند. اعتراض علیه بیداد جنسی در جوامع مسلمان برای گروه‌هایی که بنا به اجبار به مرز شکاف ساختگی میان مسلمانان و همجنس‌گرایان رانده شده‌اند، دشوار خواهد بود. هر چه همجنس‌هراسی بیشتر به اسلام نسبت داده شود، گفتمان ضد همجنس‌هراسی بیش از پیش به پدیده‌ای سفیدپوستی و حتی نژادپرستانه تبدیل می‌شود و افزایش تحمل و درک میان مسلمان straight سخت‌تر خواهد بود.



حقوق همجنسگرایان در ایران

در زمان حکومت محمدرضا پهلوی، آخرین پادشاه سلسله پهلوی، هم جنس گرایی امری قابل تحمل بود به شکلی که حتا اخبار ازدواج هم جنس گرایان پوشش داده می‌شد. در اواخر دهه ۱۹۷۰ بعضی از ایرانیان شروع به صحبت درباره سازمان‌های حقوق هم جنس گرایان کردند مثل جنبش آزادی هم جنس گرایان. تا زمان انقلاب ۱۹۷۹ کلپ‌های شبانه‌ای وجود داشت که رفتارهای هم جنس گرایان تحمل می‌شد. به هر حال در زمان شاه، هم جنسگرایی در همه جا یک تابو بود و کسی نمی‌توانست برای راهنمایی و حمایت به خانواده و دوستان پناه ببرد. هیچ نهادی هم برای کمک به جوانان و آدم‌هایی که گیج شده بودند یا درباره جنسیت و تمایلات جنسی خود سوال داشتند وجود نداشت.

زانت آفاری می‌گوید که انقلاب ۱۹۷۹ تا اندازه‌ای با خشمی اخلاقی نسبت به رژیم شاه تحریک شد، به خصوص علیه یک ازدواج هم جنس گرایان ساختگی بین دو مرد جوان به قید دادگاه.

رژیم مذهبی که بعد از انقلاب ۱۹۷۹ تأسیس شد ترانس سکسوال‌ها را هم ردیف همجنسگراها که مجازات شلاق و حتا اعدام دارند قرار داد. در سال ۱۹۸۶ ترنس سکسوال‌ها به عنوان دگر جنس گرا بازتعریف شدند.

لواط یا همجنسگرایی مرد با مرد در شرایط خاص جرمی است که برای هر دو شریک مجازات مرگ دارد. اگر مشارکت کنندگان در این جرم در سلامت عقل و با رضایت دست به این کار زده باشند، روش اعدام به رأی دادگاه بستگی خواهد داشت. اگر یکی از مشارکت کنندگان بدون رضایت در این کار سهیم شده باشد، مجازات فقط به فرد متجاوز تعلق می‌گیرد. اگر یک مرد نابالغ دست به این کار زده باشد مجازات آن ۷۴ ضربه شلاق خواهد بود.

حکم اعمال رابطه جنسی زن با زن برای هر یک از طرفین در صورت سلامت عقل، بلوغ و رضایت فرد، ۱۰۰ ضربه شلاق است. بعد از تکرار رابطه جنسی برای چهارمین بار مجازات شخص مرگ خواهد بود.

* UNHCR, Iran Country Report, 7th European Country of Origin Information Seminar Berlin, June 11–12, 2001 – Final report. Transsexual part is on pp. 104.

* Safra Project Country Information Report Iran.

* "Search the Iran Human Rights Memorial, Omid – Boroumand Foundation for Human Rights in Iran". Abfiran.org. http://www.abfiran.org/english/memorial-search.php?do_search=Search&charges=1778515990&pagenum=0. Retrieved October 22, 2010.



UNHCR
The UN Refugee Agency

پایه‌های لرزان حکومت در مواجهه با همجنسگرایان

کل مختل می شود. این تجربه تلخی است که فقط یک همجنسگرا می تواند تجربه کند که هر روز با اخبار مجازات سنگین اعدام به دلیل همجنسگرا بودن مواجه شود آن هم نه به خاطر اینکه جرمی مرتکب شده باشد بلکه در نظام قانونی آن کشور گرایش جنسی اش جرم تلقی می شود. حال شما تصور کنید که هویت یابی یک همجنسگرا در این شرایط اجتماعی چگونه می تواند باشد. این مسائل در اروپا و یا آمریکا دیگر وجود ندارد اما هنوز هم در برخی از لایه های اجتماعی کشورهای غربی، نوعی نگاه تحقیرآمیز نسبت به دگرباشان جنسی دیده می شود، هر چند این نگاه به دلیل قوانین حمایت کننده از دگرباشان، اجازه بروز نمی یابد و شاید این تفاوت عمده در جامعه غربی نسبت به ایران باشد که قوانین نه تنها همراستا با نگاه نادرست جامعه نسبت به دگرباشان جنسی نیست که نقش حمایتی دارد.

جرم سنگینی محسوب می شود که با مجازاتهایی از قبیل اعدام با آن برخورد خواهد شد؛ در واقع از منظر جامعه شناسی، جرم زمانی روی می دهد که حالت وجدان عمومی جامعه جریحه دار شود؛ در مورد دگرباشان جنسی ضمن آنکه دستگاه قضایی و حقوقی قوانینی بر مبنای احکام اسلامی وضع کرده است که همجنسگرایی گناه بزرگی محسوب می شود، اما وجدان عمومی جامعه نیز در کنار آن هنوز نمی تواند همجنسگرایی را بپذیرد و اگر مانند حکومت چوبه دار برپا نمی کند اما در ذهن خویش بارها دست به این اقدام می زند.

با توجه به اینکه شما تجربه زیسته زندگی در ایران و پس از آن در خارج از کشور را دارید، آیا این در اقلیت بودگی و به حاشیه رانده شدن برای همجنسگرایان در کشورهای اروپایی و امریکایی وجود ندارد؟
من سالها در ایران زندگی کردم و تجربه تلخ حذف هویت اجتماعی همجنسگرایان را از نزدیک دیده

زمانی که صحبت از همجنسگرایی به میان می آید، به همراه آن از عبارات هایی نظیر اقلیت های جنسی نیز یاد می شود؛ مقصود از اقلیت های جنسی چه گروه هایی هستند؟

منظور از اقلیت های جنسی کسانی هستند که گرایش جنسی آنها با آنچه به غلط در اذهان جامعه گرایش جنسی بهنجار نام دارد، متفاوت است. این گروه ها کسانی هستند که برای مثل به همجنس خودشان و یا حتی گرایش به دو جنس را دارند که به دلیل ساختار جامعه و محدودیت ها و مجازات های اجتماعی مجبور به پنهان ساختن این گرایش شوند.

آیا استفاده از عبارت اقلیت های جنسی، خود زمینه ساز وضعیت ستموارگی مضاعف برای این گروه ها نخواهد بود؟

این مسئله شاید در نگاه اول همان چیزی باشد که شما به آن اشاره کردید؛ یعنی استفاده از عبارت «در اقلیت بودن» خود نوعی ستموارگی را به همراه دارد که یا زمینه ساز نادیده گرفتن این گروه ها به واسطه در اقلیت بودنشان شود و یا اینکه نوعی حس تحرم آمیز را نسبت به آنها برانگیزد و احتمالا این مخاطره، جدی است؛ ولی وقتی از اقلیت جنسی یاد می شود بیش از آنکه کمیت افراد این گروه در نظر باشد، به حاشیه رانده شدن یک وضعیت و مفهوم اجتماعی است که مورد توجه قرار می گیرد. وقتی صحبت از در اقلیت بودن یک گروه اجتماعی می شود هر چند به قول شما خود ممکن است زمینه ساز وضعیت ستموارگی شود اما وجه پررنگ تر آن، زیر ذره بین بردن ستمی است که پیش از این بر آنها وجود داشته است.

به نظر شما چه مولفه های اجتماعی در ایران موجب می شود تا همجنسگرایان به حاشیه رانده شوند؟

جامعه ایران در حال حاضر جامعه ای متکثر است که گروه های مختلف فکری، مذهبی، اجتماعی در آن زندگی می کنند. کشوری که فرهنگ های متفاوتی در گوشه و کنار آن دیده می شود. در مورد به حاشیه رانده شدن همجنسگرایان در ایران باید بیش از همه به بستر فرهنگی موجود در جامعه ایران توجه کرد. ادبیات روزمره مردم در ایران، مملو از عبارات تحقیرآمیز نسبت به همجنسگراها است. شاید اگر نگاهی به گفت و گوهای روزمره و طنزهایی که در جامعه رواج دارد، بیندازیم این استهزا را به راحتی دریابیم. تبعیض موجود نسبت به دگرباشان جنسی در ایران ریشه در فرهنگ مردم ایران دارد که این فرهنگ پیوند نزدیکی با ادبیات، دین، هنر و سیاست دارد. در ایران همجنسگرایی از نظر قانون،

ام. قطعا شرایط زندگی برای یک همجنسگرا در اروپا و یا در امریکا که همجنسگرایی به رسمیت شناخته شده است متفاوت خواهد بود. در ایران همجنسگرایی از سوی نهادهای قانونی نه تنها به رسمیت شناخته نمی شود که به طور بسیار قهرآمیزی با آن مقابله می شود و مجازات های سنگینی همچون اعدام را به دنبال دارد؛ فقط کافی است یک روز از خواب بیدار شوید و اخبار را مرور کنید و خبر اعدام دو مرد را به علت داشتن رابطه جنسی با یکدیگر بخوانید، شما اگر یک همجنسگرا باشید با خواندن این خبر آن چنان تحت فشار روحی قرار می گیرید که زیست روزمره تان بطور

شما از هویت همجنسگرایان صحبت کردید، چه پیوندی میان سیاست و هویت یابی اقلیت های جنسی وجود دارد؟ آیا می توان گفت سیاست زدایی از مباحث مربوط به وضعیت همجنسگرایان می تواند راهی برای شکستن تابوی همجنسگرایی در جامعه ای مثل ایران باشد؟

به نظر من پیوندی تنگاتنگ میان سیاست و هویت یابی دگرباشان جنسی وجود دارد. نظام های سیاسی توتالیتر به واسطه تمامیت خواهی خود بر تمام جوانب زندگی افراد یک جامعه تا خصوصی ترین روابط آنها، نفوذ می



کند؛ چنین نظامی به هیچ عنوان نمی تواند ناهمگونی را بپذیرد. در واقع نظام های توتالیتر سعی بر آن دارند تا دست به همسان سازی اجتماعی و یکسان کردن انسانها بزنند و از این دریچه بیش از پیش خواهند توانست سیاست های تمامیت خواهانه خود را محقق سازند چرا که وجود گفتمان های متکثر فکری و اجتماعی، بستری را فراهم می سازد که ناکارآمدی های نظام سیاسی حاکم به چالش کشیده شود. من با سیاست زدایی از مباحث مربوط با دگرباشان جنسی تا آنجایی موافق هستم که معطوف به ریشه های اجتماعی و فرهنگی در عدم پذیرش دگرباشان جنسی در جامعه باشد اما اگر قرار باشد نقش سیاست نادیده گرفته شود، نه موافق نیستم. در واقع سیاست زدایی تا آنجایی که به معنای طرح مباحث اجتماعی و علمی در مورد علل عدم پذیرش همجنسگرایی باشد مورد قبول است. ولی مگر می توان بی هیچ توجهی به سیاست و نظام سیاسی حاکم اقدام به شکستن تابوها کرد؟ من همواره بر این پیوند میان همجنسگرایی و سیاست تاکید دارم.

چه ساز و کارهایی لازم است تا همجنسگرایان ایرانی از گروه های در خود، به گروه هایی برای خود بدل شوند؟

سوال خوبی را مطرح کردید. ببینید همجنسگرایان ایرانی در جامعه ای حداقل به ظاهر دگرجنسگرا زندگی می کنند. قطعاً به این مسئله آگاه هستیم که زندگی در ایران برای یک دگرباش جنسی با سختی های زیادی چه از نظر اجتماعی و فرهنگی و چه سیاسی همراه است. یکی از راه هایی که می توان به آن اندیشید تلاش برای تغییر قوانین حاکم است که این مسئله قطعاً با مشکلات زیادی در ایران همراه است اما در این راه باید دست به اقدامات عملی زد. بدون آنکه بخواهیم نگاهی به دور از واقعیت داشته باشیم، شاید اولین گام دگرباشان جنسی برای تبدیل شدن به گروه هایی برای خود، این باشد که دست به مشارکت در جنبش های اجتماعی و سیاسی زد. ما نمونه آن را در جنبش سبز دیدیم که همجنسگرایان ایرانی در کنار دیگر مردم به خیابانها آمدند و دست به اعتراض زدند. بعد از آن نیز کنشهایی را شاهد بودیم که کسی برای آزادی زندانیان سیاسی فعالیت می کرد و در عین حال همجنسگرا بودن خود را نیز اعلام کرده بود. در واقع جامعه از خلال چنین کنشهایی است که به تدریج به درکی از دگرباشان جنسی می رسد که یک فرد می تواند یک هنرمند باشد و همجنسگرا؛ می تواند فعال سیاسی باشد و همجنسگرا؛ می تواند هیچ یک از این ها نباشد، فردی با همه خصوصیات دیگر افراد معمولی جامعه باشد و همجنسگرا. در واقع همجنسگرایی از وضعیت استیگما بیرون آورده شود.

آیا شرایط امکان هویت یابی معکوس مدنظر فوکو برای همجنسگرایانی که داخل ایران زندگی می کنند، وجود دارد؟

به نظر من آنچه تحت عنوان هویت یابی معکوس یاد می شود، همان چیزی است که پایه های کویبر بر آن نهاده شده است؛ اگر کمی واقع بین باشیم در شرایط فعلی ایران به دلیل رفتار قهرآمیز دستگاه قضایی با دگرباشان جنسی، امکان این هویت یابی تا اندازه زیادی وجود ندارد. ببینید اینجا مسئله فقط نگاه تبعیض آمیز جامعه مطرح نیست بلکه مسئله جان انسانهاست. حکومت ایران بر مبنای قوانین اسلامی به هیچ ابایی رابطه جنسی دو هم جنس را با مجازات اعدام همراه می سازد. در این شرایط هویت یابی معکوس به شکلی غیرعقلانی منجر به هزینه های سنگین می شود اما این همه به معنای پیشه کردن محافظه کاری و به پستو راندن گرایشات جنسی نیست. این هویت یابی نه در لایه های رسمی و رسانه ای که می تواند در لایه های زیرین جامعه میان خانواده ها و گروه های دوستی اتفاق بیفتد. در این سطح اتفاقاً با وجود هزینه های کمتر، نتایج قابل توجهی هر چند در دراز مدت حاصل خواهد شد



که دگرباشان جنسی و فعالین حقوق دگرباشان باید بر این مسئله تاکید زیادی داشته باشند. بی هیچ اغراقی باید گفت در حال حاضر و با توجه به شرایط فعلی و ساختار سیاسی و اجتماعی ایران، همجنسگرا بودن خود کنشی بالقوه رادیکال است.

نقش روشنفکران ایرانی را در مواجهه با همجنسگرایی چگونه می بینید؟ آیا می توان گفت که در ارتباط با همجنسگرایی مباحث روشنفکران به طور کل تابوذایی شده است؟

من ابتدا پاسخ قسمت دوم سوال شما را بدهم. باید بگویم نه. هنوز میان روشنفکران ما تابوهایی بسیاری وجود دارد و متأسفانه تابوی همجنسگرایی در بیشتر موارد آخرین تابویی است که همچنان باقی می ماند. اما اینکه روشنفکران چه نقشی می توانند در مواجهه جامعه با همجنسگرایی داشته باشند باید بگویم که روشنفکران نقش حلقه های واسط میان برخی مفاهیم و وضعیت ها را با سطوح میانی جامعه بازی می کنند. تبیین و آگاه سازی جامعه در راستای تابوذایی و رهایی از رفتارهای هموفوبیک همان کاری است که بر عهده روشنفکران ایرانی است. همچنین برجسته ساختن پیوندها و شکافهایی که در عرصه های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ... در ارتباط با همجنسگرایی وجود دارد کاری است که یک روشنفکر باید آن را انجام دهد.

اگر بخواهید مهمترین عامل در عدم پذیرش همجنسگرایی در جامعه ایران را عنوان کنید، از کدام عامل می توان یاد کرد؟

من بر این عقیده نیستم که یک عامل مهمترین عامل تلقی می شود بلکه تمام عواملی که قبلا هم به آنها اشاره کردم در کنار هم شرایطی را رقم زده است که تا دگرباشان جنسی به حاشیه رانده شوند. آیا می توان گفت اگر همین امروز مجازات اعدام برای رابطه جنسی دو مرد

حذف شود، دیگر این دو نفر از نظر جامعه طرد نمی شوند؟ یا به عکس اگر فرض بگیریم همین امروز جامعه ایرانی همجنسگرایی را ببذیرد آیا مجازات های سنگین دستگاه قضایی هم حذف می شود؟ به نظر من همه عوامل در کنار هم باید مورد بررسی قرار گیرد.

به نظر شما، نظام سیاسی حاکم در ایران آیا خطری را از جانب اقلیت های جنسی احساس می کند؟ علت برخوردهای قهرآمیز حاکمیت با این گروه های اجتماعی چیست؟

قطعا اینگونه است که نظام سیاسی ایران این خطر را احساس می کند؛ حکومت ایران مبنای خود را بر احکام اسلام گذاشته است و اتفاقاً بخشی

از دوام این حکومت اصرار (حتی به شکل ظاهری) بر اسلامی بودن است و از این رهگذر توانسته هنوز بخشی از جامعه را به عنوان نیروهای حامی خود حفظ کند؛ از نظر دین اسلام نیز همجنسگرایی نه تنها قابل پذیرش نیست که جرم محسوب می شود و برای آن مجازات های سنگین در نظر گرفته شده است؛

حال فرض کنید در چنین کشوری همجنسگرایی به رسمیت شناخته شود، به نظر من این شرایطی است که در آن پایه هایی که حکومت بر آن نهاده شده است، دچار ریزش می شود. در واقع حاکمیت سیاسی در ایران بخش زیادی از قوام خود را مرهون جلب حمایت گروه های دینی است و همجنسگرایی دقیقاً در نقطه مقابل آن قرار دارد و این خطر

از جانب دگرباشان جنسی در ماهیت ساختار سیاسی جمهوری اسلامی وجود دارد. این موضوعی است که در دیگر عرصه هایی که با مسئله دین در ارتباط است نیز هر چند به شکلی ضعیف تر، اما دیده می شود. برای مثال برخوردهای نیروی انتظامی با زنان و دختران تحت عنوان گشت ارشاد از همین دست است.





می‌کند که بسیاری از اشعار والده بنت الموستکفی، سافوی عرب، در ستایش عاشق شاعره خود موحجا گم شده است چرا که بیشتر مولفان از اشاره به آن‌ها به خاطر زبان عریان جنسی امتناع کرده‌اند. او ادعا می‌کند:

قسمت‌هایی در تورات هست که مردان عشق لزبینی را تحمل می‌کنند. به مردی گفته شد که زنش هم جنس گرا است و او جواب داد: تا هر زمانی که او من را از هر تقید جنسی به خود آزاد می‌داند، بگذار هر چه می‌خواهد بکند. شاعره‌ای بیان کرده: من به عشق مغزله شراب خوردم/ و به سمت لزبینیسم چرخیدم چون از حاملگی می‌ترسم:

شریف‌الادریسی رابطه زن-زن را به فقدان یا بی‌نظمی دسترسی به شریک جنسی مرد نسبت می‌دهد که هم جنس‌گرایی موقعیتی نامیده می‌شود:

هم چنین زنانی وجود دارند که از بقیه با هوش تراند. آن‌ها راه‌های مردانه بسیاری در اختیار دارند، حتا در حرکاتشان، شیوه صحبت کردن و صدایشان. این زنان ممکن است بخواهند شریک جنسی فاعل باشند و می‌خواهند مافوق مردی که این را برایشان مقدر می‌کند قرار بگیرند. چنین زنی از اینکه کسی را که نسبت به او میل دارد اغوا کند، خجالت نمی‌کشد. اگر این زن تمایلی نداشته باشد مرد نمی‌تواند او را مجبور به عشق بازی کند. این گردن نهادن این زن را به خواسته‌های مرد دشوار می‌کند و او را به سمت عشق لزبینی سوق می‌دهد. بیشتر این زنان در بین زنان تحصیل کرده و با ذوق پیدا می‌شوند، کاتبان، قاریان قرآن و ادیبان زن.

زنان به تازگی در تمام کشورهای اسلامی قابل رویت شده‌اند. در بیشتر کشورهای اسلامی در زمان کنونی، که حتا رفتارهای زناشویی غیر هم جنس گرا به شدت سانسور می‌شود، رابطه جنسی زن-زن کاملن مخفی نگه داشته می‌شود. چیزی که در ادامه بیان می‌شود گردآوری شواهد دال بر وجود این نوع رابطه در کشورهای اسلامی است.

گمان می‌رود رابطه جنسی بین زنان در حرمسراها بیشتر از آنچه قابل مشاهده است وجود داشته باشد. گزارش‌های دراماتیک تصادفی در این باره وجود دارد، مثل نگرانی خلیفه موسی الهادی که دو دختر جوان زیبا را به حرمسرای خود آورده بود. این دو دختر را بعدا در حال ارتکاب اعمال وقیحانه دستگیر کرده، از هم جدا و سرشان را بریده بودند.

در مورد مشابه دیگر در یکی از داستان‌های هزار و یک شب، مردی به سراغ معشوقه‌اش می‌رود و می‌بیند که کنیزش دارد او را می‌بوسد. ریچارد برتن ادعا کرده که حرمسراها «بسترهایی گرم [از نظر جنسی] برای هم جنس‌گرایی زنانه بوده است. هر زنی که دوره جوانی را پشت سر می‌گذاشته دختری جوان در اختیار داشته که گل تفلونی نامیده می‌شده (در دمشق)» او اضافه می‌کند: در بین اعراب مردان بیشتر نسبت دوستان دختر معشوقه خود حسادت داشته‌اند تا رقبای مرد خود.

چابل نبودن هر نوع اشاره به عشق لزبینی در قرآن را دال بر نبودن آن در سنت اسلام اولیه (و در نتیجه در عربستان زمان محمد) می‌داند. روسون می‌گوید رابطه جنسی بین زنان کاملاً از واریانس جنسی در عربستان و ایران قرون وسطی مجزا بوده است.

ابوخلیلی گزارش می‌کند که کلمه صوهاقیت اصی (لزبینی است که خودش این را اعلام کرده باشد) و اشاره



نگاهی به ترورهای خارج کشور مخالفین جمهوری اسلامی

حمید نوذری مسئول کانون پناهندگان سیاسی ایرانی در برلن است که به همراه مهران پاینده و عباس خداحلی دو کتاب مهم در رابطه با ترورهای خارج کشور منتسب به جمهوری اسلامی نوشته و تحقیقات مفصلی در مورد آن چه که تروریسم دولتی جمهوری اسلامی می خواند انجام داده است. در گفت و گوی پیش رو از او پیرامون تاریخچه، تیم فرماندهی و علل ترورها پرسیدم.

تا زمانی که خمینی زنده بود نیروهای مختلفی در اطراف او بودند که این قتل ها و فرمان های ترور را اجرایی می کردند. آن چه مسلم است این است که او باید این اعمال را تایید می کرد.

ترورها در سال های اول انقلاب تا هنگام تاسیس واواک در پاییز ۱۳۶۴ در سه حوزه سازماندهی می شد، یکی در دفتر خمینی زیر نظر ری شهری، یکی در دفتر نخست وزیری زیر نظر خسروتهرانی و یکی در بخش امنیتی سپاه پاسداران که زیر نظر فروتن بود.

اسناد و شواهد دادگاه میکونوس نشان داد که حتی در اطراف خمینی گاه گروه های مختلفی برای ترور یک شخص وارد عمل می شدند. ما می دانیم که سه تیم برای ترور مسعود رجوی، دو یا سه تیم برای ترور ابوالحسن بنی صدر و دو تیم برای ترور هادی خرسندی کار می کردند. چند ماه پیش از پاییز ۶۴ که واواک تاسیس شد یک گروه چهار نفری از طرف خمینی مسئول می شدند که اساسنامه واواک را تنظیم کنند. ابوالقاسم مصباحی معروف به شاهد C در جریان دادگاه میکونوس توضیح داد دو نظر متفاوت در این هیات چهار نفری وجود داشت. یک گروه می گفتند که هدف سازمان امنیت باید جمع آوری اطلاعات، ارزیابی و پیش گیری از خطر برای کشور باشد و گروه دیگر معتقد بودند که برای این کار باید به عملیات تهاجمی هم دست زد. این دعوا تا جایی که می دانیم حل نمی شود و بعد از طریق حجازی به خمینی منتقل می شود و در نهایت طبق دستور خمینی حذف فیزیکی مخالفین با فرمان، جزئی از وظایف واواک می شود و ترور به جزئی از وظایف سازمانی این وزارت خانه تبدیل می شود.

با مرگ خمینی و روی کار آمدن خامنه ای در شورایی به نام کمیته امور ویژه که شامل تعدادی از سران نظام بوده است تصمیمات خارج از قانون اساسی شامل ترورها گرفته می شد. اعضای این شورا رهبر، رئیس جمهور، مسئول امور خارجی که الزاما نباید وزیر امور خارجه باشد، وزیر واواک، مسئول امور امنیتی رهبر، یک نفر از شورای نگهبان و یک نفر از نیروهای انتظامی بوده اند. رهبر و رئیس جمهور معمولا در جلسات تدارک و بررسی مسئله نمایندگانشان را می فرستاد ولی در جلسه تصمیم گیری نهایی خودشان شخصا شرکت می کردند. به عنوان مثال وقتی که ترور شرفکندی در کمیته امور ویژه تصویب می شود اعضای حاضر کمیته خامنه ای، رفسنجانی، علی اکبر ولایتی، علی فلاحیان، آیت الله خزعلی، ری شهری و از نیروی انتظامی سیف الهی بودند. این افراد دستور ترور شرفکندی - میکونوس - را صادر کرده بودند.

کمیته امور ویژه علاوه بر ترورهای خارجی، دستور ترورهای داخلی را نیز صادر می کرده است؟ برای مثال مسئول امور خارجی هم در صدور دستور برای ترورهای داخلی نقش داشت؟

بله، مسئول امور خارجی در رابطه با واکنش جهانی و موقعیت بین المللی نسبت به هر ترور اظهار نظر می کرده است. مسئول امور خارجی در آن زمان علی اکبر ولایتی بوده است که اتفاقا وزیر امور خارجه هم بود. اما در وزیر



لطفا در ابتدا یک تاریخچه کلی در رابطه با ترورهای مخالفین جمهوری اسلامی بازگو نمایید.

ترور در قاموس افراطی های مذهبی در ایران سابقه طولانی دارد. من نمی خواهم چندان در تاریخ پیش از جمهوری اسلامی غور کنم و تنها به عنوان نمونه از ترور کسروی نام می برم. ترور نوعی از عمل سیاسی - اجتماعی این ها بوده است. در دوران جمهوری اسلامی، کوتاه پس از انقلاب حذف فیزیکی مخالفین در دستور کار قرار می گیرد. دوره اول را می توان ده سال اول پس از انقلاب، پیش از مرگ خمینی دانست. او به وضوح فرمان قتل می داد، از قاسملو می توان نام برد که پس از حوادث کردستان خمینی گفت نیروهای مسلمان در هر کجا که وی را ببابند باید این عنصر را از بین ببرند. به دستورات امثال خلخالی علیه دکتر بختیار و چند تن دیگر به نام همکاری با رژیم سابق نیز می توان اشاره کرد که با تکیه به فتوای خمینی صادر می شد.

بودن مسئول امور خارجی الزامی وجود نداشت بلکه کسی است که رهبر در رابطه با مسائل بین المللی برای حضور در کمیته تعیین می کرده است.

این کمیته از پس از مرگ خمینی تا ترور میکونوس در رابطه با ترورهای درون کشور نیز تصمیم گیری می کرده است. حتی تصمیم گیری های این کمیته تنها به مسئله ترورهای داخل و خارج کشور محدود نمی شده و هر مسئله ای که از نظر سران نظام لازم الاجرا بوده و در خارج قانون اساسی قرار داشته را بررسی می کرده است. به عنوان مثال جلوگیری از فعالیت نهضت آزادی هم در این هیات تصویب شده است. در واقعا عمدتا به مواردی می پرداختند که فکر می کردند در دراز مدت برای امنیت رژیم خطرناک باشد.

شما حذف فیزیکی مخالفین جمهوری اسلامی را تروریسم دولتی می خوانید. گروه های تروریستی منطقه هم در این تروریسم دولتی نقش داشتند؟

در دادگاه میکونوس معلوم شد بسیاری از ترورها و آدم ربایی های حزب الله با دستور مستقیم ایران بوده است، یعنی مواقعی که ایران می خواسته گروگان ها را آزاد می کرده، فشار می آورده یا فشار را کم می کرده است. به ویژه در رابطه با ربودن چند شهروند آلمانی در سال های دهه ۸۰ به وسیله حزب الله، در عمل طرف مذاکره برای آزادی آن ها مسئولین امنیتی ایران بودند کسانی مثل ابوالقاسم

مصباحی و سعید امامی. مدارک و عکس های ورود این دو نفر در رابطه با ورودشان به آلمان برای مذاکره با آلمانی ها موجود است، در حالی که حزب الله آدم ربایی کرده بود طرف مذاکره این ها بودند. در قتل های خارج کشور هم مثلا می توان از انیس نقاش نام برد که لبنانی است و حضور این گروه ها در ترورهای مخالفین جمهوری اسلامی مثلا در ترور میکونوس با سه حزب الهی در کماندو خیلی واضح بوده است.

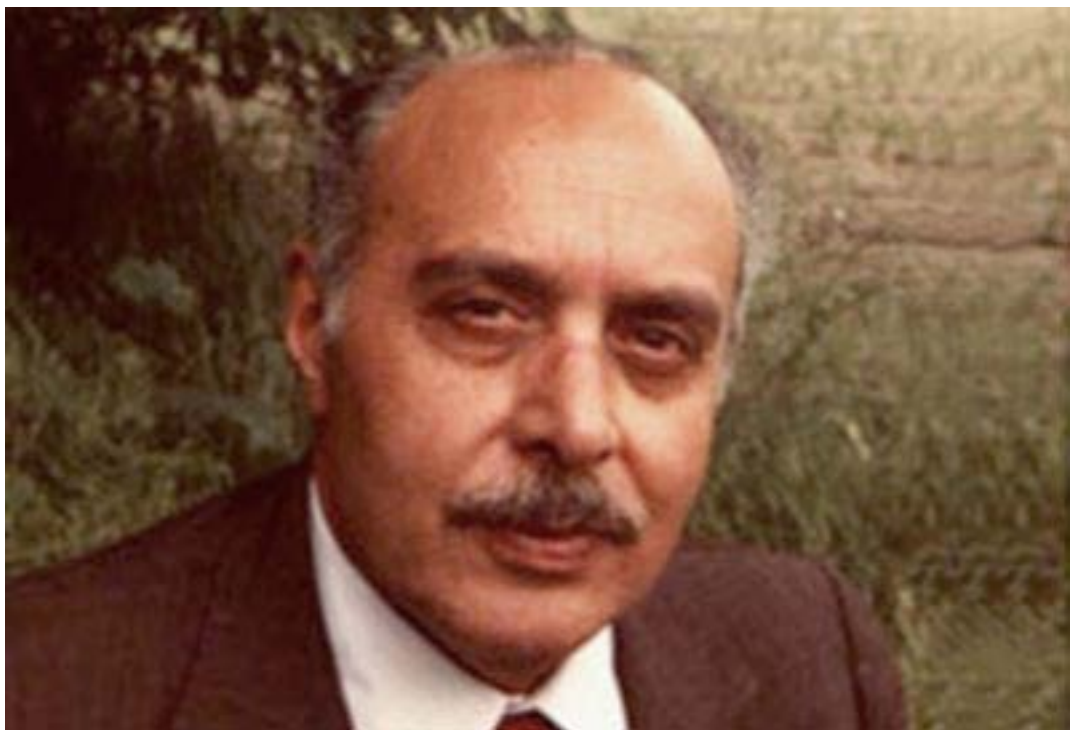
جمهوری اسلامی از این ترورها چه نفعی می برده است؟

من و همکارانم کتابی نوشتیم به نام هنوز در برلن قاضی هست و ترجمه ای با نام سیستم جنایت کار که شامل اسنادی است که در رابطه با تروریسم دولتی و حذف فیزیکی مخالفین از اواسط دهه هشتاد تا اواسط دهه نود در خارج کشور اتفاق افتاده است. از پایان جنگ و بلافاصله پس از آغاز رئیس جمهوری رفسنجانی دور جدیدی از ترورها در خارج کشور اتفاق افتاد. سران رژیم فکر می کردند باز شدن فضای اقتصادی کشور و برقراری رابطه با بانک جهانی و دنیای غرب موج هایی از اعتراض در حاشیه شهرهای ایران به راه خواهد افتاد و تصمیم گرفته بودند کسانی را که بالقوه می توانند رهبری این اعتراضات به عهده بگیرند را از بین ببرند. ۸۹ قاسملو را کشتند، ۹۰ کاظم رجوی و ۹۱ دکتر بختیار، ۹۲ میکونوس، ۹۳ در رم نقدی و ۹۴ زهرا رجوی را در ترکیه زدند. پیش از آن چند تن از رهبران کومله همچون غلام کشاورز و صدیق کمانگر و دیگران را در منطقه کردستان و یا در قبرس زدند. ۹۲ فریدون فرخزاد را زدند و چند

ترور هم خوشبختانه با شکست مواجه شد. در این کتاب اهداف و تحلیل های این ترورها بررسی شده است. به نظر من علت ترور مرحوم فروهر و همسر ایشان و افرادی که می توانستند دست به بسیج عمومی بزنند نیز از همین جهت بود.

نظریه ای وجود دارد که می گوید پس از مرگ آیت الله خمینی هر بار گروهی از درون جمهوری اسلامی به سمت برقراری رابطه با آمریکا و استحکام بخشیدن روابط با غرب رفتند ترورها شدت گرفته و هدف این ترورها منزوی کردن ایران به قصد اعمال سلطه به خصوص از سوی رهبری جمهوری اسلامی بوده است. شما در این رابطه چه فکر می کنید؟

به نظر من نهادی مثل کمیته امور ویژه نشان می دهد که خیر، چنین نیست. در آن جا هم رئیس جمهور وقت هاشمی و هم رهبر یعنی خامنه ای حضور داشتند. در عین حال فکر نمی کنم مثلا ترور بختیار یا قاسملو ربطی به رابطه ایران با آمریکا داشته باشد. مثلا ترور قاسملو و شرفکندی به این دلیل بود که سران رژیم فکر می کردند این منطقه می تواند برای ایران خطرناک باشد و رهبران آن می توانند در ایران هم حرکاتی به راه بیندازند. ترور رهبران کرد ایرانی برای این بود که در چنین مواردی ایفای نقش نکنند. الان هم که حوادث را مرور می کنیم می بینیم این تحلیل چندان بی مناسبت نبوده و دیدیم که کردستان پس از سال ۹۱ و حمله آمریکا به عراق و به وجود آوردن منطقه آزاد کردستان چه نقش عمده ای در منطقه ایفا کرد.



سالنامه آماری نقض حقوق بشر در ایران - ۱۳۹۰

پیش رو را به لحاظ محتوای آماری-تحلیلی و مستند بودن ۲.۸ درصد خطا ارزیابی میکند.

بعنوان مقدمه در اولین بخش گزارش پیش رو لازم است اشاره شود گروههای مدافع حقوق بشر در ایران تلاش زیادی برای بهبود وضعیت گزارشگری نقض حقوق بشر در ایران می‌کنند با این حال تفاوت فاحشی را حسب آمار می‌توان در تمرکز گزارشات بر مرکز کشور در مقایسه با سایر نقاط کشور بعنوان یکی از نقاط ضعف نهادهای مدنی ایرانی مشاهده کرد.

عمده تفاوت گزارش آماری سال ۱۳۹۰ در دومین سال انتشار این شکل جامع گزارش، بررسی آمار ارائه شده و مقایسه آن با آمار سال ۱۳۸۹ است که برای اولین بار صورت می‌گیرد. به همین منظور در تمامی بخش‌ها علاوه بر ارائه آمار سال ۱۳۹۰ میزان رشد و کاهش نقض حقوق بشر در هر یک از رسته‌های حقوقی به تناسب سال ۱۳۸۹ نیز گنجانده شده است.

ارگان خبری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران با کاهش ۱۵ درصدی نسبت به سال ۱۳۸۹، ۳۱٪ از گزارشات نقض حقوق بشر را مستند کرده است، منابع دولتی با افزایش ۱۰ درصدی نسبت به سال ۱۳۸۹، ۲۲٪ کل گزارشات نقض حقوق بشر را مستند کردند هم چنین سایر منابع مستقل نیز با کاهش ۴۵ درصدی نسبت به سال ۱۳۸۹، ۴۷٪ گزارشات را مستند کردند.

با در نظر گرفتن آمار ۳۶۰۰ مورد نقض موارد و بندهای مقاله نامه‌های حقوق بشری جاری مستند شده در ایران از مجموع ۲۵۵۹ گزارش، که برای ۱۰۸۹۹۳۷ نفر از شهروندان اعمال شده است به پراکندگی‌ها در نقشه ذیل بنگرید.

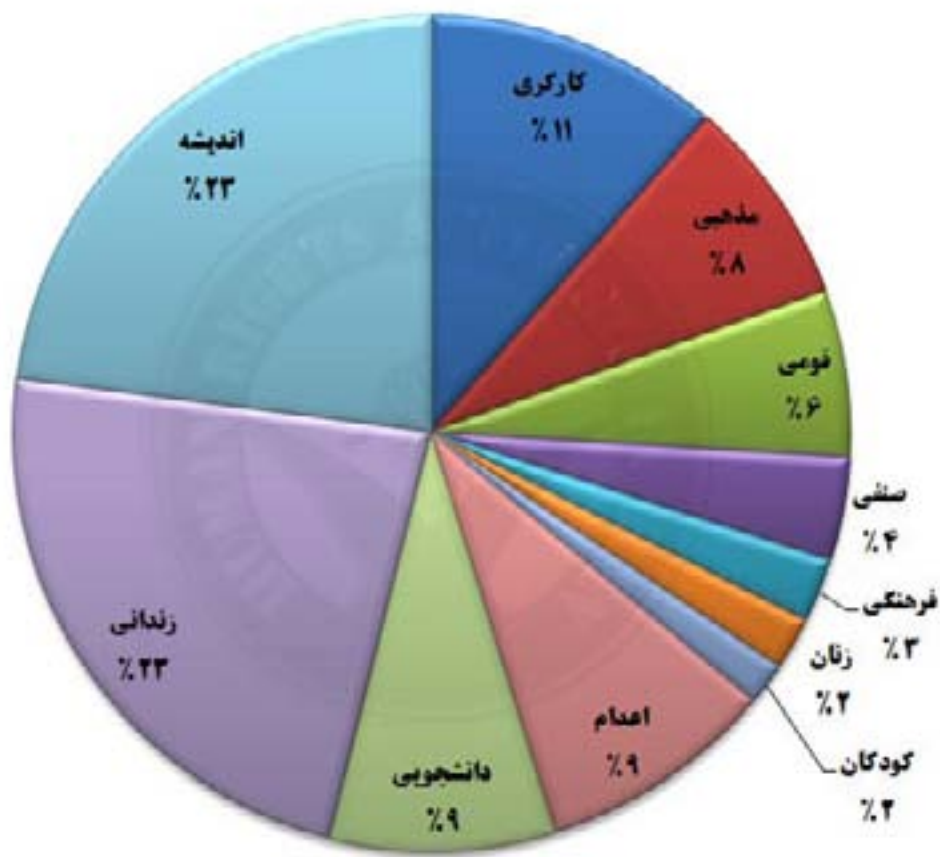
گزارش پیش رو دربردارنده اطلاعات آماری یکسال شمسی (۸۹ - ۹۰) نقض حقوق بشر در ایران است. این گزارش که بصورت آماری-تحلیلی ارائه می‌شود، به همت نهاد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران تهیه شده است.

مسلماً به دلیل عدم اجازه دولت ایران به مدافعان حقوق بشر جهت فعالیت به خصوص در حوزه گزارشگری نقض حقوق بشر و همینطور ممانعت از گردش آزاد اطلاعات و بالطبع به رسمیت نشناختن حوزه مستقل در فعالیتهای مدنی از سوی دولت ایران، در حال حاضر مسئله گزارشگری، امری دشوار و خطیر با محدودیتهای فراوان در ایران محسوب می‌شود.

در چنین شرایطی بدیهی است مدافعان حقوق بشر علی‌رغم دشواری بسیار، تنها می‌توانند حجم بسیار اندکی از نقض گسترده حقوق بشر در ایران را دیده بانی کرده و یا امکان تحقیق و مستند کردن در رابطه با گزارشات سایر گروهها و رسانه‌ها را بیابند. با این حال هر چند با توجه به محدودیتهای فوق نمیتوان وجود کسر و نقض و خطا را در گزارش پیش رو رد کرد اما این نهاد حقوق بشری، گزارش

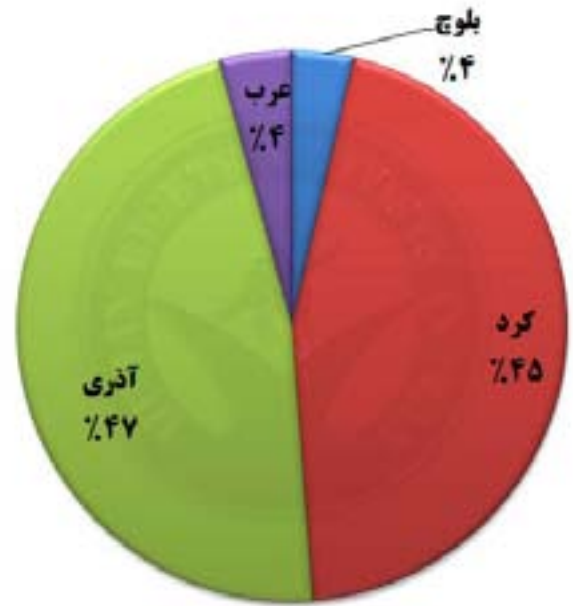
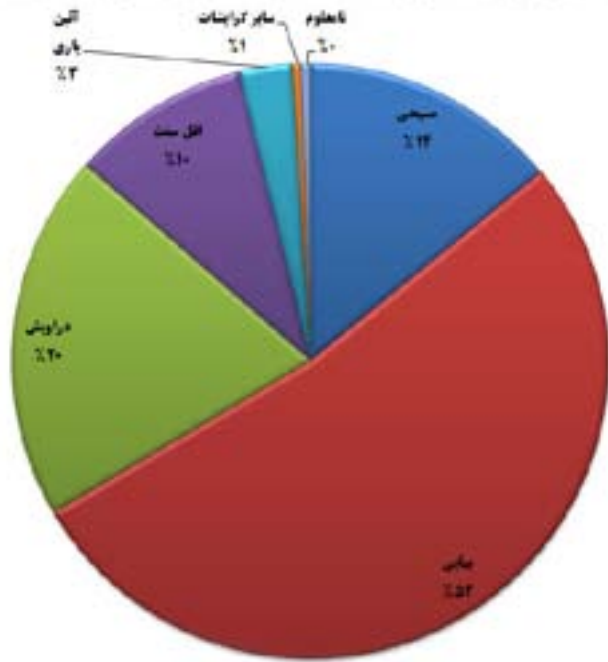


مقایسه رسته های حقوقی بر اساس حجم گزارشات

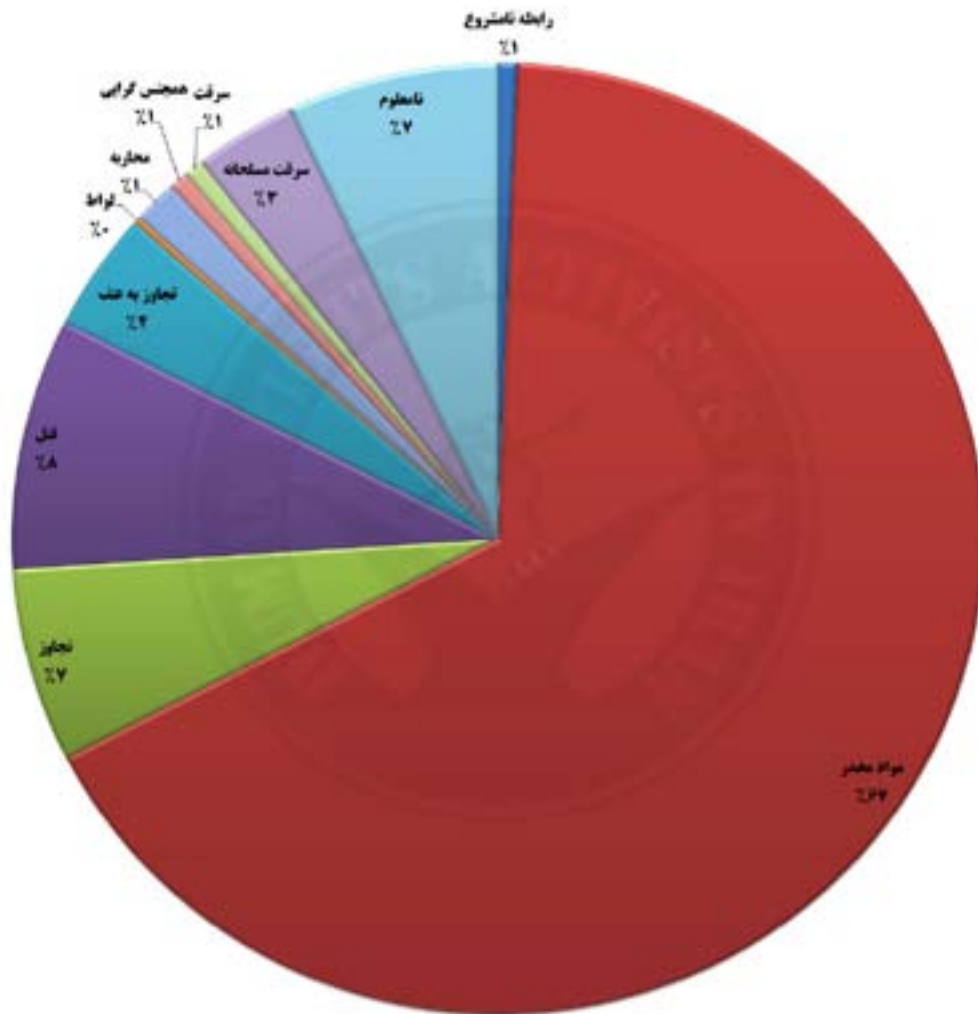


مقایسه حجم گزارشات رسته های حقوقی در سال ۱۳۹۰ نسبت به سال ۱۳۸۹

مقایسه حجم گزارشات سالانه اقلیت های قومی بر اساس تفکیک قومیت ها مقایسه حجم گزارشات در رشته اقلیت های مذهبی بر اساس ادیان و مذاهب



مقایسه اجرای حکم اعدام بر اساس تفکیک اتهامات



اقلیت‌های قومی - ملی

در این رشته ۱۶۵ گزارش توسط نهاد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران به ثبت رسید که بر اساس آنها ۶۹۱ شهروند بازداشت شدند، ۱۱۴ نفر مورد ضرب و شتم قرار گرفتند، ۵۶ نفر در شهرهای مرزی تحت نام مبارزه با قاچاق کالا به قتل رسیدند، ۲۹ نفر به نهادهای امنیتی-قضایی احضار شدند و ۶۰ مورد متفرقه دیگر نیز گزارش شده است.

همچنین ۱۲۰ شهروند از سوی دادگاههای انقلاب محاکمه شدند و برای ۱۷۸ نفر نیز ۲۱۱۶ ماه حبس تعزیری و ۶۷۶ ماه حبس تعلیقی، ۱۷۲ میلیون ریال جریمه نقدی ۱۷۴۰ ضربه شلاق و ۲۴۰ ماه محرومیت از حقوق اجتماعی صادر شده است.

در حوزه اقلیت‌های قومی ۱۸۸ مورد نقض موارد و بندهای مقاله نامه‌های حقوق بشری جاری از مجموع ۱۶۵ گزارش استخراج شده است که شامل نقض حقوق ۱۲۵۰ نفر از شهروندان است

در این رشته، آذری‌ها با ۴۷٪ گزارش در صدر دیده بانی گزارشگران حقوق بشر قرار دارند و به ترتیب کردها با ۴۵٪، بلوچ‌ها ۴٪ و عرب‌ها ۴٪ در رده‌های بندی دیده بانی قرار می‌گیرند. بر اساس آمار فوق و در مقایسه آن با سال ۱۳۸۹ بلوچ‌ها با کاهش ۶۴٪ حجم گزارشات کردها با کاهش ۴۲٪، آذری‌ها با افزایش ۱۴٪ حجم گزارشات و عرب‌ها با افزایش ۲۸٪ مواجه شدند.

در حوزه اقلیت‌های قومی بازداشت شهروندان ۳۵٪ نسبت به سال ۱۳۸۹ افزایش یافته است، هم‌چنین صدور احکام حبس از سوی دستگاه قضایی با افزایش ۷۲٪ همراه بوده است.

در مقایسه ماهانه نقض حقوق قومی بر اساس تعداد نقض موردی حقوق بشر نسبت به سال ۱۳۸۹، ۳۱٪ کاهش داشته است، بیشترین صعود در این حوزه در خرداد ماه با ۷۰٪ و بیشترین نزول در مهر ماه با ۶۴٪ گزارش شده است. برای مقایسه نقض موردی حقوق اقلیت‌های قومی در سال ۱۳۹۰ نسبت به سال ۱۳۸۹، به نمودار زیر بنگرید.

اقلیت‌های مذهبی

در این رشته در طی یکسال گذشته ۲۰۶ گزارش از سوی نهاد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران به ثبت رسیده است و بر این اساس ۶۹۱ شهروند بازداشت شدند، ۴ مورد جلوگیری از اجرای آیین مذهبی گزارش شده است، ۷ مورد ضرب و شتم، ۳ مورد تخریب یا پلمپ اماکن اقلیت‌های مذهبی، ۳ مورد آسیب به امنیت شغلی، ۳ مورد ممانعت از دفن اجساد، ۱۶ مورد ممانعت از فعالیت اقتصادی اقلیت‌های مذهبی، ۱۲۹ مورد احضار به نهادهای امنیتی-قضایی و ۱۳۹ مورد متفرقه از نقض حقوق اقلیت‌های مذهبی گزارش شده است.

۱۲۸ نفر از اقلیت‌های مذهبی از سوی نهادهای قضایی مجموعاً ۴۱۴۰ ماه حبس تعزیری، ۲۱۲ ماه حبس تعلیقی، ۱۸۴ میلیون ریال جریمه نقدی، ۲۵۰ ضربه شلاق و ۶۰ ماه محرومیت از حقوق اجتماعی محکوم شدند.

در حوزه اقلیت‌های مذهبی ۲۴۶ مورد نقض موارد و بندهای مقاله نامه‌های حقوق بشری جاری از مجموع ۲۰۶ گزارش استخراج شده است که شامل نقض حقوق ۸۱۰ نفر از شهروندان است

در این رشته، بهائیان با ۵۲٪ گزارش در صدر دیده بانی گزارشگران حقوق بشر قرار دارند و به ترتیب درویش با ۲۰٪ مسیحیان ۱۴٪ و اهل سنت ۱۰٪ در رده‌های بندی دیده بانی قرار می‌گیرند.

در حوزه اقلیت‌های مذهبی بازداشت شهروندان ۹٪ نسبت به سال ۱۳۸۹ کاهش یافته است، هم‌چنین صدور احکام حبس از سوی دستگاه قضایی نیز با کاهش ۴٪ همراه بوده است.

در مقایسه ماهانه نقض حقوق مذهبی بر اساس تعداد نقض موردی حقوق بشر

نسبت به سال ۱۳۸۹، ۳۰٪ کاهش داشته است، بیشترین صعود در این حوزه در مرداد ماه با ۲۹٪ و بیشترین نزول در بهمن ماه با ۶۲٪ گزارش شده است.

اندیشه و بیان

در این رشته در طی سال ۱۳۹۰، جمعاً ۵۸۷ گزارش از سوی نهاد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران به ثبت رسیده است، در این جمع، ۲۳ مورد اعمال فیلترینگ اینترنتی گزارش شده است، ۱۸ توقیف نشریه، ۱۱ اختلال تعمدی در شبکه اینترنت، ۱ مورد اختلال تعمدی در شبکه مخابرات، ۳۳۶ بازداشت موردی، ۹ مورد ضرب و شتم، ۱۷ مورد ممانعت از برگزاری تجمع، مراسم یا سخنرانی، ۱۴ مورد پلمپ تشکل و دفاتر، ۳۰ بازداشت فله‌ای، ۳۴ مورد تهدید و ارعاب، ۹۹ مورد احضار به مراجع قضایی-امنیتی و ۸۷ مورد سایر موضوعات متفرقه در حوزه اندیشه و بیان گزارش شده است.

هم‌چنین در این حوزه ۵۶۰ نفر محاکمه شدند، ۱۸۷ نفر از سوی مراجع قضایی به ۹۵۰۷ ماه حبس تعزیری، ۳۲۰ ماه حبس تعلیقی، ۲۳ میلیارد و ۶۰۲ میلیون و ۵۰۰ هزار ریال جریمه نقدی، ۸۹۲ ضربه شلاق و ۱۱۱۰ ماه محرومیت از حقوق اجتماعی محکوم شدند.

در حوزه اندیشه و بیان ۶۵۹ مورد نقض موارد و بندهای مقاله نامه‌های حقوق بشری جاری از مجموع ۵۸۷ گزارش استخراج شده است که شامل نقض حقوق ۱۵۱۱ نفر از شهروندان است.

در حوزه اندیشه و بیان، بازداشت شهروندان ۲۱٪ نسبت به سال ۱۳۸۹ کاهش یافته است، هم‌چنین صدور احکام حبس از سوی دستگاه قضایی نیز با کاهش ۲۹٪ همراه بوده است.

در مقایسه ماهانه نقض حقوق اندیشه و بیان بر اساس تعداد نقض موردی حقوق بشر نسبت به سال ۱۳۸۹، ۴۳٪ کاهش داشته است، بیشترین صعود در این حوزه در مرداد ماه با ۲۹٪ و بیشترین نزول در بهمن ماه با ۶۲٪ گزارش شده است.

اصناف

در رشته حقوق اصناف در سال ۱۳۹۰، جمعاً ۱۰۲ گزارش از سوی نهاد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران به ثبت رسیده است که از این گزارشات ۱۰۶ مورد آن مربوط به بازداشت موردی فعالان حقوق صنفی، ۴۶۴ مورد پلمپ اماکن، ۱ مورد ابطال مجوز تشکلات صنفی، ۱ مورد لغو مراسم، ۳۶ مورد احضار به مراجع قضایی-امنیتی، ۲۲۴۵۷ مورد متفرقه گزارش شده است.

در این رشته ۱۹ تن از سوی دستگاه قضایی به ۵۵۲ ماه حبس تعزیری، ۱۹۲ ماه حبس تعلیقی و ۴۲۰ ماه محرومیت از حقوق اجتماعی محروم شدند. همچنین ۱۰۲ مورد گزارش در کل در این رشته گردآوری شده است که شامل ۱۰۶ مورد نقض مستقیم حقوق بشر برای ۳۱۱۲۹ شهروند بوده است. در حوزه اصناف ۱۰۶ مورد نقض موارد و بندهای مقاله نامه‌های حقوق بشری جاری از مجموع ۱۰۲ گزارش استخراج شده است که شامل نقض حقوق ۳۱۱۲۹ نفر از شهروندان است.

در حوزه اصناف بازداشت شهروندان ۵۴٪ نسبت به سال ۱۳۸۹ افزایش یافته است، هم‌چنین صدور احکام حبس از سوی دستگاه قضایی نیز با افزایش ۴۷٪ همراه بوده است.

در مقایسه ماهانه نقض حقوق صنفی بر اساس تعداد نقض موردی حقوق بشر نسبت به سال ۱۳۸۹، ۳۸٪ کاهش داشته است، بیشترین صعود در این حوزه در مرداد ماه با ۵۰٪ و بیشترین نزول در آذر ماه با ۸۸٪ گزارش شده است.

دانشجویی

در این رسته در سال ۱۳۹۰ جمعاً ۲۲۴ گزارش از سوی نهاد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران به ثبت رسیده است که در مجموع شامل ۵۲ مورد بازداشت دانشجوی، ۳ مورد اخلال در تجمع، ۵ مورد ضرب و شتم، ۲ مورد لغو مجوز نشریه دانشجویی، ۲۷ مورد احضار به مراجع قضایی - امنیتی، ۲۳ مورد احضار به کمیته‌های انضباطی، ۴۸ مورد اقدام در راستای اعمال تکیک جنسیتی، ۲ مورد پلمپ اماکن و دفاتر تشکلات، ۴۲ مورد تعلیق از تحصیل، ۶۲ مورد اخراج و یا محرومیت از تحصیل ۸۳ مورد سایر موارد نقض حقوق آکادمیک گزارش شده است.

در این رسته در سال گذشته ۶۶ دانشجو از سوی دستگاه قضایی کشور محاکمه شدند و ۷۸ دانشجو نیز به ۱۰۴۵ ماه حبس تعزیری، ۱۰۸ ماه حبس تعلیقی، ۳۹۸ ضربه شلاق و ۳۶ ماه محرومیت از حقوق اجتماعی محکوم شدند.

مجموعاً از ۲۲۴ گزارش گردآوری شده ۲۲۴ مورد نقض حقوق دانشجویی برای ۵۳۰ نفر به ثبت رسیده است.

در حوزه دانشجویی ۲۲۴ مورد نقض موارد و بندهای مقاله نامه های حقوق بشری جاری از مجموع ۲۲۴ گزارش استخراج شده است که شامل نقض حقوق ۵۳۰ نفر از دانشجویان است.

در حوزه دانشجویی بازداشت شهروندان ۷۸٪ نسبت به سال ۱۳۸۹ کاهش یافته است، هم چنین صدور احکام حبس از سوی دستگاه قضایی نیز با کاهش ۲۹٪ همراه بوده است.

در مقایسه ماهانه نقض حقوق دانشجویان بر اساس تعداد نقض موردی حقوق بشر نسبت به سال ۱۳۸۹، ۵۵٪ کاهش داشته است، بیشترین صعود در این حوزه در اسفند ماه با ۷۷٪ و بیشترین نزول مشترکاً در آذر ماه و فروردین ماه با ۷۱٪ گزارش شده است.

اعدام

در این رسته در سال ۱۳۹۰ تعداد ۲۳۳ گزارش از سوی نهاد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران به ثبت رسیده است که شامل محکومیت ۵۲۳ نفر به اعدام و اجرای حکم اعدام ۴۵۶ نفر می باشد که از این تعداد ۸۲ نفر در ملاء عام اعدام شدند.

در سال گذشته دست کم ۳۰۸ نفر از اعدام شدگان را مردان و ۵ تن را زنان تشکیل دادند هم چنین ۱۴۳ تن بدون اعلام هویت در رسانه های دولتی، اعدام شدند و یا به عبارتی دیگر ۶۸٪ اعدامیان مرد و ۱٪ زن و ۳۱٪ با هویت نامعلوم اعدام شدند.

۳ تن از اعدام شدگان به دلیل دگر اندیشی و بر اساس فعالیت های سیاسی و به اتهام محاربه اعدام شدند که پیکر آنها تحویل خانواده نشده و یا پس از دفن توسط دستگاه قضایی محل دفن ایشان به خانواده ابلاغ شده است.

در گزارشات منتشر شده، ۳۱۳ مورد اتهام جرایم مربوط به مواد مخدر ۱۹ مورد اتهام تجاوز به عنف، ۴۰ مورد اتهام قتل، ۷ مورد اتهام محاربه، ۴ مورد اتهام لواط و یا همجنس گرایی، ۳۱ مورد اتهام تجاوز ۶ مورد آدم ربایی و تجاوز، ۳ مورد رابطه نامشروع، ۳ مورد سرقت، ۱۶ مورد سرقت مسلحانه و ۳۳ مورد بدون اعلام اتهام در رسانه های دولتی در خصوص اجرای حکم اعدام برای متهمین قرائت شده است.

در حوزه صدور و اجرای حکم اعدام ۲۸۰ مورد نقض موارد و بندهای مقاله نامه های حقوق بشری جاری از مجموع ۲۴۴ گزارش استخراج شده است که شامل نقض حقوق ۱۰۷۷ نفر از شهروندان است.

منابع مستقل و یا غیر رسمی ۲۹٪ گزارشات را منتشر کرده اند که در اکثر آنها قوه قضائیه سکوت کرده است.

در حوزه اعدام زندانیان عادی و عقیدتی صدور حکم اعدام از سوی دادگاه های عمومی و انقلاب نسبت به سال ۱۳۸۹، ۴۱٪ افزایش داشته است هم چنین اجرای حکم اعدام نیز با افزایش ۱۴٪ همراه بوده است.

در بررسی اجرای احکام اعدام، اجرای حکم در ملاء عام ۸۲٪ نیست به سال پیش افزایش داشته است و اجرای حکم در زندان ها نیز با افزایش ۱٪ همراه بوده است.

قابل ذکر است در این رسته اعدام های مخفیانه و بی هویت در زندانها ۲۶٪ نسبت به سال ۱۳۸۹ افزایش داشته است و این در حالی است که اعلام اعدام ها از سوی قوه قضائیه و رسانه های دولتی با کاهش ۴٪ همراه بوده است.

در مقایسه ماهانه رسته اعدام ها بر اساس تعداد نقض موردی حقوق بشر نسبت به سال ۱۳۸۹، ۱۳٪ افزایش داشته است، بیشترین صعود در این حوزه در اردیبهشت ماه با ۴۱٪ و بیشترین نزول در مرداد ماه با ۴۷٪ گزارش شده است.

حقوق فرهنگی

در این رسته در سال گذشته ۶۳ گزارش نقض حقوق بشر از سوی نهاد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران به ثبت رسیده است که جمعاً ۱۲۰ تن دستگیر، مجوز ۲ تشکل فرهنگی باطل و از انتشار ۱۱ اثر فرهنگی و نیز از اجرای ۷ برنامه فرهنگی ممانعت بعمل آمده است، همچنین ۵۲ تن به مراجع قضایی - امنیتی احضار شدند، ۲ تن ممنوع الخروج، ۲ تن ممنوع تصویر و ۱۹ مورد نیز موارد متفرقه از نقض حقوق بشر در این بخش را در بر گرفته است.

در این حوزه ۵ تن از فعالین از سوی دستگاه قضایی به ۱۶۲ ماه حبس تعزیری، ۶۰ ماه حبس تعلیقی، ۹۰ ضربه شلاق و ۲۴۰ ماه محرومیت از فعالیت فرهنگی محکوم شدند.

در حوزه فرهنگی ۶۴ مورد نقض موارد و بندهای مقاله نامه های حقوق بشری جاری از مجموع ۶۳ گزارش استخراج شده است که شامل نقض حقوق ۲۳۰ نفر از شهروندان است.

در حوزه فرهنگی بازداشت شهروندان ۶۲٪ نسبت به سال ۱۳۸۹ افزایش یافته است، هم چنین صدور احکام حبس از سوی دستگاه قضایی نیز با افزایش ۶۰٪ همراه بوده است.

در مقایسه ماهانه نقض حقوق فرهنگی بر اساس تعداد نقض موردی حقوق بشر نسبت به سال ۱۳۸۹، ۳٪ افزایش داشته است، بیشترین صعود در این حوزه در اردیبهشت ماه با ۱۰۰٪ و بیشترین نزول در فروردین ماه با ۴۶٪ گزارش شده است.

کارگری

در این رسته در سال ۱۳۹۰، ۲۹۳ گزارش در بررسی های آماری گردآوری شد که بر اساس آن جمعاً ۴۵ تن دستگیر شدند، ۷۵ مورد اعتصاب کارگری گزارش شده است، ۴۴۵۲۵ کارگر از کار اخراج یا تعدیل شده‌اند، گزارشات عقب افتادن حقوق ۱۷۷۱ ماه کارگران مستند شده است، کارگر از کار بیکار شده‌اند، ۱۱۴ تن در سوانح کاری کشته شده‌اند، ۶۹ مورد صدمات جسمی به کارگران در حین کار گزارش شده است، ۱۳۱۲۳ مورد نبود بیمه کار برای کارگران گزارش شده است، ۱۱۶۷ کارگر بلاتکلیف در حوزه کار گزارش شده است، ۴۳ فعال کارگری احضار و ۶۱ مورد سایر موارد مستند شده است.

در مجموع ۲۶ تن از فعالین کارگری از سوی دستگاه قضایی به ۱۰۲۱ ماه حبس تعزیری، ۲۶ ماه حبس تعلیقی و ۸۱ میلیون ریال جریمه نقدی محکوم شدند.

در حوزه کارگری ۳۴۴ مورد نقض موارد و بندهای مقاله نامه های حقوق بشری جاری از مجموع ۲۹۳ گزارش استخراج شده است که شامل نقض حقوق ۱۸۱۹۸۳ نفر از کارگران و یا فعالین حقوق کارگری است.

در حوزه کارگری بازداشت شهروندان ۱۱٪ نسبت به سال ۱۳۸۹ کاهش یافته است، هم چنین صدور احکام حبس از سوی دستگاه قضایی نیز با افزایش ۴۶٪ همراه بوده است.

در مقایسه ماهانه نقض حقوق کارگری بر اساس تعداد نقض موردی حقوق بشر نسبت به سال ۱۳۸۹، ۱۱٪ کاهش داشته است، بیشترین صعود در این حوزه در مرداد ماه با ۲۹٪ و بیشترین نزول در بهمن ماه با ۶۲٪ گزارش شده است.

حقوق کودکان

در این رسته و در سال ۱۳۹۰ از مجموع ۴۲ گزارشی که توسط نهاد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران گردآوری شد جمعاً ۲۷ مورد کودک آزاری و آزار جنسی، ۴ مورد صدور و یا اجرای حکم اعدام، ۶۰۰۰۰۱ مورد کار کودکان، ۳ مورد بازداشت فعالین حقوق کودکان، ۲۰۰ مورد محروم از تحصیل را در بر گرفته است.

در کل گزارشات گردآوری شده در این حوزه ۴۲ مورد بوده است که ۴۷ مورد نقض حقوق بشر برای ۶۳۲۸۵۴ نفر برآورد شده است.

در حوزه کودکان ۴۷ مورد نقض موارد و بندهای مقاله نامه های حقوق بشری جاری از مجموع ۴۲ گزارش استخراج شده است که شامل نقض حقوق ۶۳۲۸۵۴ نفر از کودکان و یا فعالین حقوق کودک است.

در حوزه حقوق کودکان، بازداشت فعالان این عرصه ۱۰۰٪ نسبت به سال ۱۳۸۹ افزایش یافته است، با این حال صدور احکام حبس از سوی دستگاه قضایی نیز با کاهش ۱۰۰٪ همراه بوده است.

در مقایسه ماهانه نقض حقوق کودکان بر اساس تعداد نقض موردی حقوق بشر نسبت به سال ۱۳۸۹، ۴۴٪ افزایش داشته است، بیشترین صعود در این حوزه مشترکاً در فروردین ماه و آذر ماه با ۱۰۰٪ و بیشترین نزول در بهمن ماه با ۱۰۰٪ کاهش گزارش شده است.

برای مقایسه نقض موردی حقوق کودکان در سال ۱۳۹۰ نسبت به سال ۱۳۸۹، به نمودار زیر بنگرید.

زنان

در این رسته در سال ۱۳۹۰ جمعاً ۵۲ گزارش گردآوری شده است که بر اساس آن جمعاً ۷ فعال حقوق زنان بازداشت شدند، ۶ مورد خودسوزی زنان گزارش و ۸ مورد قتل ناموسی، ۱ مورد ممانعت از تجمع یا مراسم، ۱۵ مورد سایر موارد متفرقه گزارش شده است.

۹ تن از فعالین این عرصه از سوی دستگاه قضایی کشور به ۴۷ ماه حبس تعزیری، و ۱۰ میلیون و ۵۰۰ هزار ریال جریمه نقدی محکوم شدند. در کل گزارشات گردآوری شده در این حوزه ۵۲ مورد بوده است که شامل ۵۷ مورد نقض حقوق زنان برای دستکم ۷۱ تن بوده است.

در حوزه زنان ۵۷ مورد نقض موارد و بندهای مقاله نامه های حقوق بشری جاری از مجموع ۵۲ گزارش استخراج شده است که شامل نقض حقوق ۷۱ نفر از زنان و فعالین حقوق زنان است.

در حوزه زنان بازداشت شهروندان ۱۴٪ نسبت به سال ۱۳۸۹ افزایش یافته است، هم چنین صدور احکام حبس از سوی دستگاه قضایی نیز با کاهش ۳۰٪ همراه بوده است.

در مقایسه ماهانه نقض حقوق زنان بر اساس تعداد نقض موردی حقوق بشر

نسبت به سال ۱۳۸۹، ۱۶٪ افزایش داشته است، بیشترین صعود در این حوزه در مرداد ماه با ۲۹٪ و بیشترین نزول در بهمن ماه با ۶۲٪ گزارش شده است.

زندانیان

در این رسته در سال ۱۳۹۰ تعداد ۵۹۲ گزارش گردآوری شده است که بر اساس آن جمعاً ۱۰۵۵ مورد شکنجه و یا ضرب و شتم زندانیان، ۱۲۴ مورد عدم رسیدگی یا محرومیت از خدمات پزشکی زندانیان، ۶۸ مورد انتقال غیرقانونی زندانی به سلول انفرادی، ۳۸۴ مورد اعمال محدودیت خارج از قانون بر زندانیان، ۱۱۹ مورد اقدام به اعتصاب غذای زندانیان، ۲۷۶ مورد انتقال اجباری یا تبعید زندانیان، ۲ مورد خودکشی زندانی، ۲۱۳۰ اعمال فشار و تهدید زندانیان، ۳ مورد قتل زندانیان، ۱۴۱ مورد بلاتکلیفی زندانیان، ۸ مورد مرگ زندانی بر اثر بیماری، ۱۷ مورد اجرای حکم شلاق و قصاص عضو، ۷۵ مورد عدم دسترسی به وکیل، ۵۴ مورد پرونده سازی بر علیه زندانیان، ۲۳۴۰۱۳ مورد نگهداری زندانی در محیط نامناسب و ۶۱ مورد گزارشات متفرقه گردآوری شده است.

در حوزه زندانیان ۱۳۶۲ مورد نقض موارد و بندهای مقاله نامه های حقوق بشری جاری از مجموع ۵۹۲ گزارش استخراج شده است که شامل نقض حقوق ۲۳۸۵۱۲ نفر از زندانیان است.

در مقایسه ماهانه نقض حقوق زندانیان بر اساس تعداد نقض موردی حقوق بشر نسبت به سال ۱۳۸۹، ۱۶٪ افزایش داشته است، بیشترین صعود در این حوزه در مرداد ماه با ۶۱٪ و بیشترین نزول در فروردین ماه با ۶۴٪ گزارش شده است.

محکومیت ها

به گزارش نهاد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران در طی یکسال گذشته مراجع قضایی حکومت ایران اعم از بدوی و تجدید نظر، اقدام به صدور ۲۰۱۸۹ ماه حبس (تعلیقی و تعزیری) برای ۶۲۸ تن از فعالین نموده‌اند که از این مقدار، ۱۸۵۹۰ ماه حبس تعزیری و ۱۵۹۹ ماه حبس تعلیقی بوده است. هم چنین ۳۳۷۹ ضربه شلاق و ۲۴ میلیارد و ۵۰ میلیون ریال جریمه نقدی نیز برای ایشان صادر شده است.

در حوزه اصناف ۷۴۴ ماه، حوزه اقلیت‌های ملی-قومی ۲۷۹۲ ماه، اقلیت‌های مذهبی ۴۳۵۲ ماه، اندیشه و بیان ۹۸۲۷ ماه، دانشجویان ۱۱۵۳ ماه، زنان ۵۶ ماه، فرهنگی ۲۲۲ ماه، کارگران ۱۰۴۳ ماه را به خود اختصاص داده‌اند. لازم به ذکر است این آمار فقط احکام موردی که مشخصات یا اطلاعات مربوط به حکم منتشر شده است را شامل می‌شود.

در بررسی کلی آمار، دستگاه قضایی حکومت ایران، ۶۲۸ تن از شهروندان را بیش از ۱۷۵ سال محروم از حقوق اجتماعی، و نیز بیش از ۱۶۸۲ سال محکومیت حبس تعزیری و تعلیقی صادر نموده است.

در این بخش از گزارش و در مقایسه با احکام صادره از سوی دادگاه‌های انقلاب در سال گذشته ۱٪ افزایش در سال ۱۳۹۰ وجود داشته است، بر اساس آمارهای موجود در بخش کارگری محکومیت‌ها ۴۶٪ افزایش داشته است و هم چنین در بخش مذهبی ۴٪ کاهش، قومی ۷۲٪ افزایش، صنفی ۴۷٪ افزایش، فرهنگی ۶۰٪ افزایش، زنان ۳۰٪ کاهش، کودکان ۱۰۰٪ کاهش، دانشجویی ۲۹٪ کاهش، اندیشه ۲۹٪ کاهش داشته است.

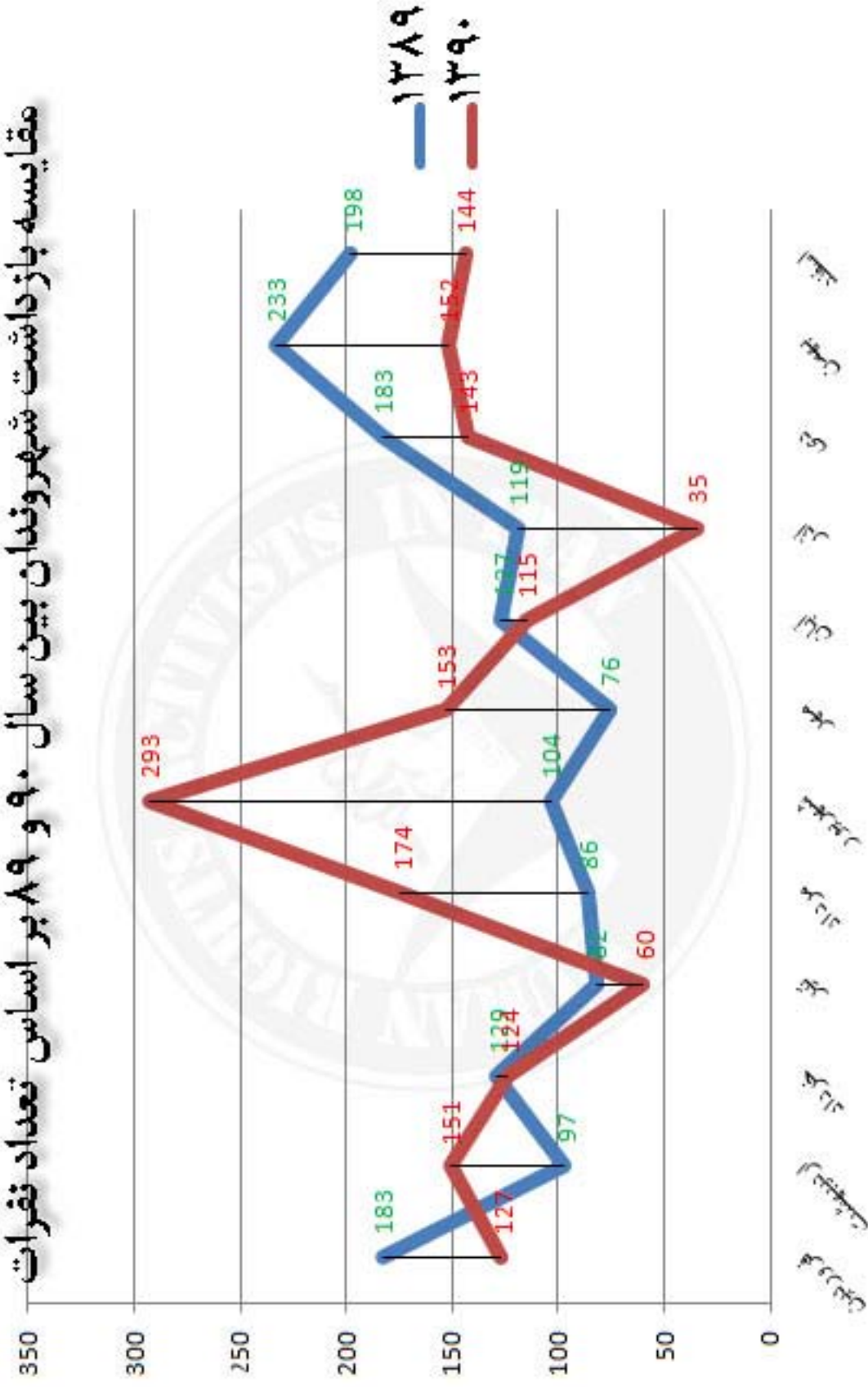
جدول استانهای دارای گزارش بر اساس حجم گزارشات نقض حقوق بشر و مقایسه میزان رشد یا کاهش گزارشگری با سال ۱۳۸۹

نام استان	تعداد گزارشات	میزان رشد %	نام استان	تعداد گزارشات	میزان رشد %
آذربایجان شرقی	۱۴۸	۲۶	قم	۲۶	-۳۹
آذربایجان غربی	۱۵۹	-۵	کرمان	۲۵	۲
اردبیل	۲۰	۵	کرمانشاه	۵۶	-۱۲
اصفهان	۵۷	-۳۲	گلستان	۱۱	-۵۲
البرز	۱۱۷	-۳۲	گیلان	۲۳	-۱۷
ایلام	۵	-۳۷	لرستان	۹	-۷۳
بوشهر	۱۷	۵۸	مازندران	۱۰۳	-۲۴
تهران	۱۰۸۱	-۴۰	مرکزی	۱۸	-۱۴
خراسان رضوی	۸۸	-۳۲	نمناوم	۹	-۸۳
خوزستان	۱۰۲	-۲۰	هرمزگان	۱۸	۲۷
خراسان شمالی	۴	-۶۳	همدان	۱۴	-۲۳
قزوین	۲۷	-۹	بزد	۲۰	۱۵
خراسان جنوبی	۴	-۶۰	سیستان و بلوچستان	۲۵	-۵۰
زنجان	۱۵	-۲۸	کل کشور	۲۱	۷۷
سمنان	۲۰	-۳۱	کهگیلویه و بویر احمد	۸	-۴۲
فارس	۸۹	۶			
چهارمحال و بختیاری	۷	۰			

مقایسه گزارشگری تهران و سایر نقاط کشور



مقایسه بازداشت شهروندان بین سال ۹۰ و ۸۹ بر اساس تعداد نقرات





Marriage Equality For All

